

تشریح عملکرد لشکر ۳۱ عاشورا در عملیات والفجر ۴ در دو گفت و گو

گفت و گوی اول: حمید باکری مسئول محور ۲ لشکر ۳۱ عاشورا

گفت و گوی دوم: سید مهدی حسینی مسئول ستاد لشکر ۳۱ عاشورا

گفت و گوی اول

مقدمه:

مصاحبه‌ای با برادر حمید باکری در مورد عملکرد لشکر در عملیات والفجر ۴، طرح مانور، بررسی عملیات‌های محدود، تفسیر عملیات، نقاط ضعف و قوت، راه کارها و برآوردهای صحیح و به جا انجام گرفت. لشکر با طرح ریزی و شرکت دو گردان حضرت ابوالفضل (ع) و حضرت علی اکبر (ع) در مرحله اول و با شرکت گردان‌های امام حسین (ع)، حضرت قاسم (ع)، حضرت سیدالشهدا (ع) و حضرت علی اصغر (ع) در ادامه عملیات به مأموریت خود ادامه داده بود، که قرار بود در این طرح ریزی برآمدگی مرزی خاک عراق در داخل کشور ما تصرف شود. متن مصاحبه به شرح ذیل می‌باشد:

۱- بررسی طرح مانور و استعداد نیرو و راه کارها

راوی: نظر شما در مورد طرح مانور چیست؟

برادر حمید باکری: طرح مانوری کلی عملیات والفجر ۴ براساس تجربیات و اصولی که عملاً کسب کرده بودیم، طراحی شده بود، در رابطه با جنگ با ارتش عراق که مهم‌ترین آنها گرفتن جناح از دشمن و زدن به جناحین دشمن بود. طرح کلی این عملیات زدن به برآمدگی شیلر که دشمن داخل خاک ایران شکم داده بود، می‌شد که با قطع کردن این برآمدگی، دشمن قیچی می‌شد، ولی وجود مشکلاتی چون عدم وجود جاده و عقبه، عدم امکان پشتیبانی، الحاق پاک سازی و... که در عملیات کوهستان هرگز به ما اجازه نمی‌دهد که طرح را آن قدر گسترده در نظر بگیریم که دشمن در مرحله اول قیچی شود، یعنی نمی‌توانیم تلاش را برای قیچی کردن دشمن بگذاریم. در عملیات فتح‌المبین هم وجود دشمن در داخل ایران، شبیه به برآمدگی شیلر بود، ولی زمین آنجا به ما

اجازه می‌داد که با انجام یک حرکت عمده از رقبایه، یک حرکت از عین خوش و یک حرکت نیز از روبه‌رو، دشمن را قیچی کنیم، که حرکت جناحین مهم‌تر بودند، چرا که با الحاق این دو جناح، این برآمدگی صاف می‌شد، ولی در اینجا ممکن نبود و به نحوی عمل کنیم که سریعاً در کانی مانگا و ارتفاعاتی که در طول کانی مانگا وجود دارند، وارد عمل شویم و برآمدگی شیلر را بدون آن که خلوزه و گرمگ را پاک‌سازی کنیم، قطع کنیم. فرض کنید حتی اگر خلوزه، گرمگ و لری را هم تصرف می‌کردیم، باز هم دشمن قادر بود با هلی‌کوپتر نیروهای خود را پشتیبانی نموده و با بستن عقبه ما، ما را محاصره کند و مسائلی از این قبیل برای ما پیش بیاید. ما با در نظر گرفتن این مسائل، چاره‌دیگری نداشتیم که در طرح مانور این مسئله را به نحوی پیش‌بینی و برآورد کنیم و عملیات در مرحله اول و حداکثر در مرحله دوم باعث قیچی شدن دشمن، محاصره کلیه نیروهایش و اسیر شدن آنها شود، ولی این زمین کوهستانی چنین اجازه‌ای را نمی‌داد، ولی در مجموع طرح مانور مبنی بر عمل بر روی این از برآمدگی محورهای بانه و مریوان و قیچی کردن دشمن و قطع کردن این برآمدگی، شیوه جالبی بود، چرا که شکم دشمن قطع می‌شد، ولی اگر طرح و مانور جزئی‌تر بررسی نموده و در مورد این مراحل صحبت کنیم، اشکالاتی وجود داشت که بر اثر آنها نیرو بیشتر مصرف شد، به خصوص بعد از مرحله اول مصرف نیرو به علت کمی شناسایی و محدود بودن آن که از اثرات عملیات ادامه‌دار است، افزایش یافت. وقتی که عملیات سه چهار مرحله‌ای می‌شود، در مرحله اول شناسایی جزئی صورت می‌گیرد، ولی در مراحل بعدی به علت کمبود زمان نمی‌توان شناسایی جزئی انجام داد و به همین دلیل نیرو خیلی مصرف می‌شود.

وجود چنین اشکال این طرح مانور، باعث شد که نیرو بیشتر مصرف

شود، مثلاً که لشکر عاشورا زمانی در مرحله دوم روی خلوزه عمل می‌کرد، باید سه گردان را وارد می‌کرد و یک گردان را در احتیاط نگه می‌داشت، ولی هر چهار گردان خود را به کار گرفت، در حالی که اگر فقط یک یا دو شب فرصت برای شناسایی داشتیم و طرح مانور جزئی تر مشخص می‌شد، دو گردان برای عمل در خلوزه کافی بود و نیازی به وارد کردن چهار گردان نبود.

در ادامه عملیات ما با چنین مسائل و مشکلاتی مواجه بودیم، ولی اگر چه ما در مرحله اول دیر آمدیم و در جریان دقیق کارها نبودیم، ولی تا آنجا که در جریان قرار گرفتیم، بر آورد نیروها خوب بود و شاهد هم بودیم که قرارگاه حمزه ۳ با لشکر نجف اشرف و دو گردانی از لشکر عاشورا به آن مأمور شده بود، وارد عمل شد و همان نیروی برآورد شده را مصرف کرد و نیروی اضافی هم به کار گرفته نشد. دلیل این امر این است که شناسایی جزئی صورت گرفته بود. اگر شناسایی جزئی باشد برآورد صحیح نیرو ممکن است و نیرو صحیح به کار گرفته می‌شود، ولی به نظر من به طور کلی در رابطه با برآورد نیرو در طرح مانور اشکال وجود داشت، چرا که زمانی به خود آمدیم که پای اکثر لشکرهای سپاه مانند علی بن ابیطالب (ع)، حضرت رسول (ص) و... به اینجا کشیده شده بود، ولی انتخاب برآمدگی شیلر در طرح مانور کلی جالب بود، چرا که دشمن قیچی می‌شد خط ما و دشمن در یک ردیف قرار می‌گرفت، البته من اطلاعات دقیق تری از پایین مریوان ندارم و نمی‌دانم چرا نتوانستند طبق برنامه به پیش روی ادامه دهند و مجبور شدند کانی مانگا را دور بزنند و بروند، که این از جمله مسائلی بود که باعث مصرف بیشتر نیرو شد. من از اشکالات طرح مانور آنجا بی‌خبر هستم و نمی‌دانم آیا برآورد نیرو صحیح بوده یا خیر و در این رابطه اطلاعی ندارم، ولی در رابطه با حمزه ۳، به خصوص در مرحله اول طرح مانور، می‌توان گفت که خوب بود و مناسب و مساعد بودن راه کارها و نحوه عمل و موفقیت نیروها خوب بود.

۲- بررسی عملیات‌های محدود

راوی: نظر شما در رابطه با انجام عملیات‌های محدود چیست؟
برادر حمید باکری: تصمیم به اجرای عملیات‌های محدود، به خصوص بعد از عملیات فجر یک، به دلیل این بود که عراق در چند جا درگیر شود. این شیوه علاوه بر این که مناسب است، برای ما هم خیلی خوب است که عراق در چند جبهه درگیر نموده و فکر و تمرکز او را به هم زده و در چند جبهه مشغول کنیم، ولی اشکالی که در این عملیات با آن برخورد کردیم، این بود که علی‌رغم محدود بودن عملیات، خود به خود قسمت اعظم توان ما به کار گرفته شد. ضعفی که در سازمان لشکرهای ما وجود دارد، این است که کلیه لشکرهای ما به یک یا دو نفر متکی هستند و با وجود این ضعف سازمانی، قادر به ادامه کار نیستند و عمل کردن به

این شیوه، سود خیلی زیادی برای ما ندارد و به ما ضربه وارد می‌کند. فرض کنید یک لشکر می‌خواهد یک شب با دو گردان عمل بکند، حال برای این لشکر فرقی ندارد که یک گردان را وارد کند یا با پنج گردان عمل شود، چرا که همین یک گردان هم به یکی، دو نفر، متکی است، در نتیجه این دو نفر شب اول خسته می‌شوند و دیگر کشش ادامه کار ندارند و حتی اگر نیرو هم در اختیار داشته باشند، باز هم باشد قادر نیستند از آنها به جا استفاده کنند و در نتیجه خستگی و از پاشیدگی به وجود آمده و ضربه‌هایی که از نظر کادر می‌بیند، نیروها با عجله به کار گرفته می‌شوند و به علت عدم به کارگیری صحیح، نیروها اسراف می‌شوند. لذا عمل با این شیوه محدود و در چند نقطه با این شرایط مناسب است که در سازمان فعلی تجدیدنظر بکنیم. اعتقاد من این نیست که تعداد لشکرهایی که برای عملیات در نظر گرفته شده بودند، کم بودند، ولی لشکرها از کیفیتی بالا برخوردار نیستند که کار را ادامه دهند و ۲۰ روز جنگ کنند.

لشکرهای ما قادر نیستند یک ماه بجنگند، چرا که به هر حال انسان خسته می‌شود و هر چه به خودش فشار بیاورد، باز هم خسته می‌شود، البته تمام لشکرها چنین وضعی دارند. من امروز به لشکر علی بن ابیطالب (ع) رفته بودم، دیدم که آنها هم مثل ما هستند، که با کمی فکر کردن به این نتیجه رسیدم که علت وجود چنین حالتی در کلیه لشکرهای ما، این است که به چند نفر انگشت شمار متکی هستند و بالا جبار این عده محدود به کار گرفته می‌شوند و وقتی دو گردان را در شب وارد عمل می‌کنند، خسته می‌شوند و دیگر قادر به ادامه عملیات نیستند. فرض کنید لشکری به استعداد ۲ یا ۹ گردان که قادر است با بازسازی مجدد، سه یا چهار عملیات را انجام بدهد، به علت ضربه‌ای که از نظر کادر می‌بیند و دستش خالی می‌شود، دیگر نمی‌تواند کاری کند. الان شما شاهد هستید که لشکر عاشورا نیروی بسیجی در اختیار دارد، ولی کادر ندارد، اگر کادر داشت، قادر بود در ادامه عملیات شرکت کند. با وجود این ضعف سازمان از نظر کادر و این شیوه عمل کردن، خود به خود باعث می‌شود که سپاه را به این مرحله بکشد که تمام نیروهایش را وارد عمل کند، یعنی کاری را که یک لشکر می‌توانست انجام دهد، با سه لشکر انجام دهد، در نتیجه در یک عملیات محدود، تمام نیروها به کار گرفته می‌شوند. به عنوان مثال فرض کنید لشکرهای حضرت رسول (ص) و علی بن ابیطالب (ع) در نقطه دیگری مأموریت داشتند و باید عمل می‌کردند، ولی وقتی در اینجا به کار گرفته شدند، دیگر نمی‌توانند در آنجا عمل کنند، چرا که مجدداً نیاز به بازسازی دارند، چون ضربه دیده و کادر از دست داده‌اند و چندین روز طول می‌کشد تا بازسازی شوند، در نتیجه یک فاصله زمانی بین عملیات والفجر ۴ و والفجر دیگر پیش خواهد آمد. تا آنجا که من اطلاع دارم، انتخاب این تک‌های محدود بدین جهت بوده

که هم از چند نقطه وارد عمل شدیم و هم اینکه عملیات‌ها از نظر زمانی به هم نزدیک باشند، که این مقصود در عملیات‌های والفجر ۲ و ۳ رعایت شد، ولی منطقه عملیات والفجر ۴ واقعاً گسترده بود، حال آن که مناطق عملیاتی والفجر ۲ و ۳ این قدر گسترده نبود. عملیات این منطقه کار بزرگی بود و با توجه به مشکلاتی که داشت، شاید نتوان این عملیات را محدود نامید. به اعتقاد من عمل کردن با این شیوه، فرقی با شیوه‌های سابق ندارد و نمی‌توانیم این عمل را محدود بنامیم. حتماً در جریان هستی که کلیه لشکرهای محوری سپاه در اینجا درگیر هستند، یعنی لشکرهای نجف، امام حسین (ع) و حضرت رسول (ص) که جزو لشکرهای محوری هستند، در اینجا درگیر هستند و لشکرهای باقی مانده هم قادر به حضور در عملیاتی به این بزرگی نیستند و اگر این لشکرهای محوری بخواهند عملیاتی همانند این عملیات را انجام بدهند، نیاز به زمان دارند و عراق هم در این فاصله فرصت کافی برای بازسازی تیپ‌ها و لشکرهای خودش پیدا خواهد کرد، در حالی که یکی از دلایل انجام عملیات‌های محدود، این بود که عراق فرصت بازسازی و فکر کردن نداشته باشد، ولی در اینجا عملاً به دشمن فرصت خواهیم داد، پس باید برای برطرف کردن این مسئله فکری شود و به لشکرها با توجه به ظرفیتی که دارند، مأموریت بدهند.

وقتی به لشکر حمزه ۳ می‌گویند که باید ارتفاعات لری، گنگرک و گرمک را تصرف و سپس ارتفاعات کانی مانگا را هم تصرف کنید*. باید این برآوردها واقعاً مطابق کیفیت لشکر، مطابق با واقعیت، با فکر و با وارد شدن به جزئیات باشد.

بدانند که آیا این لشکر واقعاً کیفیت انجام عملیات در ارتفاعات کانی مانگا را دارد یا خیر؟! خدا واقعاً به ما رحم کرد، چرا که بعد از مرحله اول بنا بود در شیخ گزنشین و کانی مانگا عمل کنیم، یعنی لشکر عاشورا باید با پنج گردان در کل شیخ گزنشین عمل می‌کرد و خدا رحم کرد که مرحله دوم به خلوزه رسیدیم... به خاطر دارم که بعد از مرحله اول، برادر شمخانی شدیداً اصرار داشتند که فردا شب لشکر عاشورا در شیخ گزنشین عمل کند، که در این صورت گیر می‌کرد و تا لشکر حضرت رسول (ص) خود را از گیلانغرب می‌رساند و عملیات کانی مانگا را ادامه می‌داد، به خاطر آن یک تکه زمین، آن قدر متحمل تلفات می‌شدیم که حد نداشت، لذا باید از قبل برآوردهای مطابق با کیفیت لشکرها انجام بگیرند و بدانند که آیا لشکر عاشورا با این کیفیت قادر به انجام این کار است یا خیر و صرفاً با توجه به این که چند گردان دارد، به لشکر مأموریت ندهند و کادری که این گردان‌ها را به کار خواهند گرفت.

۳- همکاری با ارتش

راوی: همکاری با ارتش یکی از مسائلی بود که اجرا می‌شد و در

عملیات والفجر ۱ هم نیروهای سپاه به صورت گردانی و گروهانی با ارتش ادغام بودند، که هدف از این کار، بالا بردن مسائل معنوی در ارتش و ایجاد همکاری بود، ولی الان و مخصوصاً در این عملیات شاهد بودیم که ارتش آن چنان که باید، دفاع نکرد. نظر شما درباره همکاری ارتش با سپاه در عملیات‌ها چیست؟

برادر حمید باکری: چنان که گفتند در این عملیات لشکر عاشورا با ارتش رابطه‌ای نداشت و در مرحله اول هم که تیپ آن با لشکر نجف به صورت گروهانی ادغام شده بود اگر ما فرض کنیم که ادغام با ارتش واقعاً در ارتش تأثیر می‌گذارد و او را به میدان می‌کشاند و ارتش فعال می‌شود، می‌توانیم خود را در قبال لطمه‌هایی که ما وارد می‌شود، قانع نموده و باز هم ادغام را قبول کنیم، وگرنه ما عملاً در ادغام‌ها شاهد بوده‌ایم که لطمه دیده‌ایم و سپاه هم کیفیت سازمانی را که با آن عمل خواهد کرد از دست می‌دهد، خصوصاً در ادغام صورت نفر به نفر فرار نیرو به عقب و ماندن آن در عقبه و تلفات زیاد می‌شود، به علاوه وقتی که ادغام به گردانی انجام می‌شود، استعداد گردان به ۷۰۰ نفر می‌رسد که هدایت این تعداد، خصوصاً در کوهستان مشکل است و چنین کاری به ما ضربه و لطمه وارد می‌کند، منتها با در نظر گرفتن این که با آمدن ارتش به میدان تفاهم زیادتر شود و ارتش هم احساس درد می‌کند و از نزدیک با مسائل جنگ درگیر می‌شود، می‌توانیم خود را به ادغام قانع کنیم، ولی به این شرط که شیوه برخورد ما با آنها طوری باشد که اصلاح شوند، گاهی اوقات ما به شکلی برخورد می‌کنیم که به جای این که آنها را به طرف خودمان بکشیم، فراری می‌دهیم. در این عملیات ارتش حضور چندانی نداشت. به اعتقاد من به غیر از توپخانه و... مسئولیت و بار عملیات در رابطه با نیروهای پیاده ۱۰۰ درصد بر دوش سپاه بود.

۴- شرح عملیات

راوی: با توجه به اینکه خود شما در عملیات شرکت داشتید، لطف کنید و عملیات را تفسیر کنید. بفرمایید گردان‌ها چگونه و از کدام طرف عمل کردند و کجا ضعف داشتیم؟ در یک کلام را تفسیر و تشریح کنید. برادر حمید باکری: همان طور که قبلاً نیز گفتیم، در مرحله اول، دو گردان حضرت ابوالفضل (ع) و حضرت علی اکبر (ع) لشکر عاشورا مأمور شده بودند و به علت وجود زمان کافی برای شناسایی، طرح مانور جزئی بود و برآوردها صحیح‌تر انجام شده بود و الحمدالله که نتیجه جالب این طرح را هم دیدیم، چرا که عملیات به راحتی انجام گرفت. در این طرح یک گردان ما در لاله حمزین و خاکریزی که داخل تنگه‌ای که بین لری و کنگرگ وجود داشت، عمل کرد و بنا به دلایلی که عرض کردم، خیلی هم موفق بود و صدمه هم ندید. فقط یک فرمانده گروهان این گردان زخمی شده بود و دو فرمانده گروهان و فرمانده گردان و معاونین گردان

* منظور از حمزه ۲، همان لشکر ۳۱ عاشورا می‌باشد که تحت عنوان حمز ۳ در عملیات شرکت داشت.

سالم بودند، یعنی سازمان گردان سالم بود و به خاطر دارم که ۱۲ نفر شهید داده بود، که از لطف پروردگار بود.

گردان دوم ما هم با اینکه سه تکه شده و هر گروهان آن به یک گروهان لشکر نجف مأمور شده بود، از نظر سازمانی زیاد لطمه ندیده بود و فقط دو نفر از کادر گردان زخمی شده بودند و تعداد زخمی و شهید این گردان هم کم بود. مأموریت این گردان‌ها در رابطه با لشکر نجف بود و لشکر عاشورا کاری با آنها نداشت.

کار عمده لشکر عاشورا در مرحله دوم بود، می‌بایست که ارتفاعات خلوزه عمل می‌کرد. اشکالی در این رابطه وجود داشت که شاید نتوان آن را جزو اشکالات مهم عملیات نام برد، ولی مشکل این بود که صبح به ما ابلاغ کردند که شب باید در خلوزه عمل کنیم، اصلاً فرصت شناسایی نداشتیم و تا ساعت ۵ بعد از ظهر حداقل کاری که توانستیم انجام بدهیم، این بود از منطقه روی ارتفاعات گرمگ رفته و توجیه شدیم و سپس فرمانده گردان‌ها و گروهان‌ها، نیروهای اطلاعات عملیات و کادر گردان را از دیدگاه و از فاصله دور توجیه کردیم و گفتیم که شما باید که از آن طرف و شما باید از این طرف بروید و با این توجیه به شب عملیات رسیدیم. سه گردان مأموریت اصلی را به عهده داشتند، که گردان حضرت قاسم (ع) به طرف پنجوین رفته و روی آن عمل می‌کرد، گردان امام حسین (ع)، در وسط و گردان حضرت علی اصغر (ع) در جناح چپ عمل می‌کردند، که به علت عدم شناسایی، نبودن راه کار مناسب و این که هیچ کاری روی منطقه انجام نشده بود و وضعی که در نیروهای کادر وجود داشت، مجبور به وارد کردن نیروهای احتیاط سیدالشهدا (ع) شدیم و هر چهار گردان ما به کار گرفته شدند و در واقع وجود این اشکالات باعث شد که چهار گردان را وارد عمل کنیم، و گرنه اگر فرصت کمی داشتیم و قبلاً شناسایی می‌کردیم، با دو گردان هم می‌توانستیم روی خلوزه عمل کنیم، ولی ورود چهار گردان باعث شد که به لشکر لطمه وارد شود و تعدادی از نیروهای کادر، فرمانده و معاون گردان و فرمانده گروهان زخمی و شهید شدند و می‌توان گفت که کادر دو گردان کاملاً لطمه دیدند و کادرهای گردان‌های امام حسین (ع) و علی اصغر (ع) در مرحله دوم از رده خارج شدند و وضعی که در کادر گردان علی اصغر (ع) وجود داشت، باعث شد که در اولین پایگاه کلیه نیروهای گردان را درگیر نموده و دیگر به قادر به بالا کشیدن نیروهایش نشود، که آنجا لطمه زیادی به این گردان وارد شد، که ناشی از ضعف کادر گردان بود، چرا که نیروها را به موقع جلو نکشیدند. همه نیروها خود را با یک پایگاه درگیر کردند که خود از جمله اشکالات این عملیات بود، ولی به هر حال به کمک خداوند ارتفاعات خلوزه با به کارگیری این چهار گردان تصرف شد. در مرحله سوم عملیات، مأموریت تصرف ارتفاعات شیخ گزنشین به لشکر عاشورا واگذار شد، در حالی که بعد از

ادغام‌هایی که در مرحله هم انجام داده بود، فقط چهار گردان در اختیار داشته که گردان حضرت ابوالفضل (ع) باید در ارتفاع اصلی شیخ گزنشین (۱۸۷۷) عمل نموده و با لشکر حضرت رسول (ص) الحاق نمودند و عمل در رودخانه قزلجه به گردان سیدالشهدا (ع) واگذار شده بود، یعنی دو گردان رو در رو با دشمن درگیر می‌شدند و دو گردان نیز از عقب می‌آمدند، یعنی گردان دو گروهان حضرت قاسم (ع) و گردان سه گروهان علی اکبر (ع) دشمن را از پشت دور می‌زند و می‌آمدند، ولی به علت ضعف کادر نتوانستند نیرو را خوب هدایت کنند، البته اشکالاتی هم در رابطه با نحوه به کارگیری و طرح‌ریزی نیز وجود داشت، یعنی مسافت برای نیرو زیاد بود و عملیاتی که قرار بود امشب انجام گیرد، بنا به دلایلی به دو شب بعد موکول شد و نیروها در شیار ماندند، تغذیه نامناسب و اقامت دو شبه در سرما و رسوخ سرما و رطوبت به بدن نیروها، کیفیت بدنی آنها را پایین آورده بود، از یک طرف هم ضعف کادری موجود باعث شد نیرو را جلو بکشند، لذا دیر رسیدن نیرو، به خصوص گردان علی اکبر (ع) که مأموریت مهمی بر عهده داشت و باید با بستن جاده، عقبه شیخ گزنشین را می‌بست و دشمن را به محاصره در می‌آورد، عملیات ناکام ماند و تنها گردان‌های حضرت ابوالفضل (ع) و سیدالشهدا (ع) توانستند قسمتی از اهداف خود را شب اول تصرف کنند و در مجموع می‌توان گفت که گردان‌های حضرت قاسم (ع) و حضرت علی اکبر (ع) ناموفق بودند. شب دوم لشکر امام حسین (ع) از راه کار حضرت علی اکبر (ع) وارد عمل شد و قلعه‌ای که باید گردان حضرت قاسم (ع) فتح می‌کرد، تصرف نموده جاده و عقبه را بست و از این طرف هم ما با دو گروهان عمل کردیم و خطوط گردان‌های سیدالشهدا (ع) و حضرت ابوالفضل (ع) تکمیل شدند و به کمک خداوند شب دوم کل حدی که لشکر عاشورا داشت، از لوت دشمن پاکسازی شد.

۵- علت محاصره

راوی: علت در محاصره قرار گرفتن گردان حضرت ابوالفضل (ع) این که نتوانست با لشکر حضرت رسول (ص) الحاق کنید چه بود؟ برادر حمید باکری: اولین دلیل به ضعف شناسایی باز می‌گردد، چرا که شناسایی دقیقی انجام نشده و راه‌کارهایی که پشت آن یالی منتهی می‌شدند به خوبی شناسایی نشده بودند، لذا نیروها به موقع نرسیدند، یعنی زمانی که حدود ساعت ۲ که درگیری شروع شد، هنوز نیروهای این گردان به پایگاه اصلی ۱۸۷۷ نرسیده بودند و پایین پایگاه با کمین هادرگیر بودند، پس مسئله اصلی از دست زمان بود و به همین دلیل این گردان نتوانست تمام نیروی خود را بالا بکشد و مانوری که به گردان محول شده بود عملی نشد و تمام نیروها از یک مسیر بالا آمدند. طبق مانور این گردان ابتدا باید ارتفاع ۱۸۷۷ را تصرف می‌کرد، که موفق شد، ولی سازمان گروهانی که

مأمور بود به سمت چپ برود و بالشکر حضرت رسول الله (ص) ادغام کند، به هم خورده بود و در طول راه کار و قبل از رسیدن به ارتفاع، بادشمن درگیر شده بود، ضمن اینکه این گردان کیفیت لازم را نداشت که تمام نیروهایش را جمع کند و جلو بکشد. یکی دیگر از اشکالات، در خط حد بود. ما بعد از عملیات خط حد را در روی زمین دیدیم و همه قبول داشتند که خط حد ما باید همان ارتفاع ۱۸۷۷ تعیین می شد در حالی که باید از همان ارتفاع به دره سرازیر شده و مجدداً خود را بالا می کشیدیم، در حالی که این ارتفاع در امتداد ارتفاع اصلی کانی مانگا بود و به همین دلیل باید خط حد ما باید این ارتفاع تعیین می شد، چون در یک امتداد بود و بعد از آن ارتفاع ۱۸۷۷ می شکست و به طرف رودخانه قز لچه می رفت، که این پایین آمدن نیرو و مجدداً بالا رفتن آن تصرف نوزقه ای و الحاق با لشکر حضرت رسول (ص) مشکل بود. این مسائل باعث شدند که گردان حضرت ابوالفضل (ع) موفق به تصرف و استقرار در دو پایگاه دشمن شد، ولی الحاق با گردان سیدالشهدا (ع) و لشکر حضرت رسول (ص) حاصل نشد.

راوی: چرا گردان سیدالشهدا (ع) پس از تصرف دو پایگاه دشمن، عقب آمد.

برادر حمید باکری: پس از گردان سیدالشهدا (ع) در یک یال و تصرف پایگاه های دشمن، نزدیک صبح عقب آمد، که به اعتقاد من علت آن هم ضعف کادر باز می گردد، یعنی کادر این گردان کادری نبود که ایستادگی کند، اگر فرمانده گروهان ها و دسته ها می ایستادند و نیروها را نگه می داشتند، نتیجه غیر از این بود، چنان که گردان حضرت ابوالفضل (ع) علی رغم محاصره شدن، در دو پایگاه ایستادگی و مقاومت کرد، در حالی که گردان سیدالشهدا (ع) در محاصره هم نبود و فقط از یک طرف با عراق درگیر بود و قادر بود بماند، ولی چون یک شب قبل از عملیات کادر گردان و نیروهای اطلاعات عملیات به شناسایی رفته و هنگام بازگشت روی مین رفته، ترکش خورد و شهید و زخمی شده بودند کادر اصلی گروهانی که باید وارد عمل می کرد، از رده خارج شده بود بعد چند ساعت قبل از شروع عملیات، با تلاش فراوان از این طرف و آن طرف کادر پیدا کردیم، که آنها هم علاوه بر ضعیف بودن، توجیه هم نبودند و نیرو را نمی شناختند، که این امر باعث شد که کادر گردان ضعیف باشد و نتواند نیرو را نگه دارد و با اینکه قادر بودند بمانند، باز گشتند.

۶- نقاط ضعف

راوی: چرا گردان حضرت علی اکبر موفق به بستن جاده نشد، آیا فقط ضعف شناسایی عامل این عدم موفقیت بود، یا...؟

برادر حمید باکری: به اعتقاد من شناسایی زیاد ضعیف نبود، چون شناسایی شده بود و می توانستند روی جاده بروند. من بعد از عملیات به

محل رفته و دیدم که قادر به انجام این کار بودند، ولی یک گروهان این گردان از نیروهایی بود که جدیداً آمده بودند و در لشکر آموزش دیده بودند و به محض رسیدن به منطقه، به دلیل کمبود کار، همان نفری که قبلاً به عنوان مبصر انتخاب شده بود که نیروها را با نظم به لشکر بیاورد، به عنوان فرمانده گروهان انتخاب شده بود و ما فرمانده گروهان دیگری نداشتیم، البته انتخاب فرمانده دسته ها هم همین طور بود. گروهان دوم این گردان را از گردان امام حسین (ع) گرفته بودیم و تنها گروهان باقی ماند، گردان علی اکبر (ع) را هم که به گردان حضرت ابوالفضل (ع) مأمور بود، از آنها پس گرفته بودیم، در واقع هر کدام از گروهان ها از جایی آمده بودند و ضعف کادر خیلی زیاد بود. فرمانده گردان تنها بود و کمک نداشت و به اعتقاد من خستگی نیرو و ضعف کادر باعث شد که نتوانند نیرو را بکشند، و گرنه تا نزدیکی های جاده پیش رفته بودند و ماشین و نفراتی که در کنار جاده زده بودند، نشان دهنده این بود که به جاده رسیده بودند، فقط نتوانسته بودند آن را ادامه دهند و جاده را درست بروند، که این امر به فرمانده گروهان ها و دسته ها باز می گردد. فرماندهان باید آن قدر قدرت، توانایی و کیفیت داشته باشند که بتوانند در حین عملیات تشخیص بدهند که چه عملی را باید انجام بدهند، چون شناسایی آن قدر جزئی نبود که تا قرارگاه تیپ دشمن که باید به آن می زدند و جاده ای که باید می بستند، نفر ببرند و بگویند باید به اینجا برسید، فقط تا جاده حدودی شناسایی شده بود، که در نتیجه مسئولیت کادر گردان بیشتر شد، یعنی باید در حین عمل تشخیص می دادند که چه باید بکنند، ولی چون ضعیف بودند، نتوانستند چگونگی عمل را تشخیص بدهند و نیرو را بکشند، نیرو هم خسته شده و با دو روز اقامت در شیار، کیفیت جسمانی خود را از دست داده بود، از یک طرف سرما و از یک طرف خستگی طی مسیر طولانی، باعث شد که نیرو جا بماند و همه آنها به آنجا نرسند.

راوی: چرا گردان حضرت قاسم (ع) موفق نشد به اهدافش برسد؟
برادر حمید باکری: می توان گفت که دلایل عدم موفقیت گردان حضرت قاسم (ع) مشابه دلایل گران حضرت علی اکبر (ع) بود، یعنی نیروهای این گردان هم بر اثر دو روز تأخیر در عملیات و ماندن در منطقه خستگی جسمانی داشتند و طی این مدت هم تغذیه آنها نامناسب بوده و سرما هم مزید بر علت شده بود، که اگر ضعیف بودن کادر و فرمانده گروهانی که در آنجا گذاشته شده بود را هم در نظر بگیریم، علت روشن می شود. با اینکه پشت بی سیم مدام به او تأکید می کردیم که چه کار کند، نمی توانست طبق خواسته ما عمل نماید. من بعد از عملیات به منطقه آنها رفته و دیدم که کاملاً مقدر بود که آنها از آنجا عبور نموده و روی جاده حرکت کرده و به پایگاه دشمن بزنند، یعنی باید یک تکه را در تاریکی، توأم با شناسایی ادامه می دادند و چون آنجا (تا جاده) قبلاً شناسایی نشده

بود و فرمانده و معاون گروهان می‌بایست در حین عملیات با یکی، دو نفر جلو می‌رفتند و پس از یافتن مسیر، باز می‌گشتند و نیرو را جلو می‌کشیدند، در حالی که تا صبح خوابیدند و گفتند که روبروی ما میدان مین است، حال آن‌که اگر کمی چپ و راست می‌کردند، از میدان مین عبور می‌کردند و به جاده می‌رسیدند. به اعتقاد من این کوتاهی به ضعیف بودن فرمانده گروهان و سستی ایشان مربوط می‌شود، که نتوانست نیرو را جلو بکشد.

راوی: علت این که ما نتوانستیم آن ضربه‌ای که باید به کادر نظامی عراق می‌زدیم را وارد کنیم چرا علی‌رغم این همه نیرو و تلفات، نتوانستیم ضربه مؤثری به ارتش عراق بزنیم، حال آن‌که مسئله نیروی انسانی برای آینده عراق خیلی مهمتر از تجهیزات است. علت این که متأسفانه هیچ ضربه کاری به ارتش عراق وادار نشد و همه آنها فرار کردند، چه بود؟

برادر حمید باکری: اولاً به همان علتی که گفتید، عراق به این نتیجه رسیده است که باید نیروهایش را به سرعت از مهلکه خارج کند و هر کجا گیر می‌کند، نیروها سریعاً و با بر جای گذاشتن تمامی وسایل و با پای پیاده فرار می‌کنند. اما مادر قبال این واکنش عراق، چه کار باید بکنیم، به اعتقاد من در این عملیات بر آورد صحیح انجام نشده بود، اگر بر آورد صحیح نیرو انجام می‌شد و به لشکری که باید بلافاصله عملیات را ادامه می‌داد ابلاغ می‌شد که شما فرصت دارید یک شب بعد از مرحله اول شناسایی کنید و عملیات را ادامه دهید، مشکلی پیش نمی‌آمد. فاصله زمانی ایجاد شده بین مرحله ۲ و ۳ عملیات و مدتی که تا رسیدن لشکرها لازم بود، باعث شد که دشمن کمی خودش را جمع و جور نموده و جابه‌جا شود و نیروها فرار کنند، ولی اگر صحیح بر آورد شده بود و عملیات‌ها پشت سر هم ادامه می‌یافتند، کمتر می‌توانست فرار کند، یعنی اگر تنگه‌ای که باید بسته می‌شد تا پنج‌ویں سقوط کند. زودتر بسته می‌شد، دشمن لطمه بیش‌تری می‌خورد، اما هر چه این کار به تعویق بیافتد، دشمن لطمه کم‌تری می‌خورد و نیروهایش را از میدان بیرون می‌کشد و می‌رود. اگر عملیات کانی مانگا زودتر انجام می‌شد، دشمن کشته و زخمی بیشتر می‌داد، این تأخیرها باعث شدند که دشمن نیروهای خود را فرار دهد، ضمن اینکه در رابطه با دور زدن دشمن کمتر سرمایه‌گذاری شده بود، من به نوبه خود از لشکر عاشورا مثال می‌زنم. گردان علی‌اکبر (ع) راه کاری داشت که اگر از آنجا دقیق‌تر عمل می‌شد، کل تیپ عراق داغون می‌شد ولی به علت ضعف موجود در کادر و شاید هم کم‌توجهی ما، نتیجه‌ای حاصل نشد. ما باید قوی‌ترین و با کیفیت‌ترین نیرو را از آنجا وارد عمل می‌کردیم، چرا که این راه کار شناسایی نشده بود و حتی لحظات آخر تصمیم گرفتیم یک گردان به راه کار گردان علی‌اکبر (ع) بدهیم و از اول چنین تصمیمی نداشتیم، در نتیجه یکی از گردان‌های با کیفیت ما که همان گردان

حضرت ابوالفضل (ع) بود، در این طرف مأموریت داشت، حال آن‌که باید گردان با کیفیت خود را به راه کار گردان حضرت علی‌اکبر (ع) می‌دادیم، یعنی واقعاً کم سرمایه‌گذاری شده بود. اگر وقت بیش‌تری داشتیم و سرمایه‌گذاری خوبی در رابطه با دور زدن دشمن می‌کردیم، تلفات بیش‌تری از دشمن می‌گرفتیم.

۷- عملکرد نیروهای ستادی

راوی: در مورد عملکرد نیروهای واحدهای ستادی توضیح دهید. برادی حمید باکری: اکثر مسئولین واحدهای ستادی لشکر جدید بودند و در عملیات‌های قبلی شرکت نداشتند، لذا کمی ضعیف بودند و خصوصاً در رابطه با پشتیبانی و تدارکات و تخلیه شهید و مجروح، علی‌رغم زحمات زیادی که برادران متحمل می‌شدند، به علت وارد نبودن به شیوه کار، ضعف داشتیم. تمامی کادرهای ستادی بعد از عملیات والفجر ۱ عوض شده بودند و اکثر برادران مانند مسئولین ستاد، ترابری، تدارکات و تعاون اولین دفعه‌ای بود که در عملیات شرکت می‌کردند، در نتیجه نتوانستند کار آبی لازم را ارائه دهند. آنها زحمات زیادی می‌کشیدند و تلاش می‌کردند، ولی ضعیف بودند و خصوصاً در رابطه با تدارکات ضعف داشتیم.

راوی: آیا شما قبلاً ستاد داشتید، یا آن را تازه تشکیل داده بودید؟ برادر حمید باکری: قبلاً ستاد داشتیم و بعد از عملیات والفجر ۱ مسئول آن عوض شده بود.

راوی: شما ستاد را چه زمانی تشکیل داده بودید؟ برادر حمید باکری: ستاد از زمان عملیات رمضان تشکیل شده بود.

راوی: پس فقط مسئول عوض شده بود؟ برادر حمید باکری: بله، مسئول، کادر و اکثر افرادی که عامل مؤثر بودند، در عملیات‌های قبلی حضور نداشتند و کم‌تجربه بودند. در رابطه با تدارکات هم ضعف داشتیم و در مرحله سوم، تا ۲۴ ساعت نتوانستند آب و غذا به نیروها برسانند، در صورتی که قادر بودند غذا و آب را با قاطر به نیروها برسانند. مجروحین نیز از شب عملیات تا شب و روز بعد تخلیه نشده بودند و روی تپه بودند.

۸- مسئله غنیمت

راوی: معمولاً در مورد غنائم مسائلی دیده می‌شوند و اکثر اوقات معنویت نیروها به خاطر غنائم از دست می‌رود و مثلاً برای تصاحب یک دستگاه ماشین، نیروها با هم دعوا می‌کنند، به هم توهین می‌کنند و کار هم به کتک کاری هم کشیده می‌شود، نظر شما در این مورد چیست؟ برادر حمید باکری: من یک جواب کلی می‌دهم، که غنائم بخشی از آن است. متأسفانه این خصوصیت که یک مسلمان باید هر چیز خوبی را ابتدا برای برادرش بیسند و سپس برای خودش روا بداند، کمتر دیده

می‌شود. فرض کنید یک لشکر زحمت می‌کشد و در یک منطقه وارد عمل می‌شود، بنا به دلایلی که قبلاً گفتیم، ناقص باقی می‌ماند و فردا لشکر دیگری به کمک او می‌آید و مأموریت را تکمیل می‌کنند، حال وقتی نوبت طرح مسئله پیروزی می‌رسد، عنوان می‌کنند که فلان لشکر کار را خراب کرد و به خوبی عمل نکرد و ما آمدیم و موفقیت به دست آوردیم. امروز من با گوش خود شنیدم که یکی از مسئولین لشکر چنین مطلبی را طرح می‌کرد، حال آن که نفس طرح کردن این مسئله در بین چند نفر غلط است، یعنی با چنین برخوردهایی همبستگی و دلگرمی میان دو لشکر از بین می‌رود. این گونه تفکر یک درد عمومی است و فقط به غنیمت مربوط نمی‌شود و غنیمت نمونه‌ای از این گونه مسائل است یا این که لشکری دوست دارد راحتی برای خودش باشد و وقتی می‌خواهند حد تعیین کنند، ترجیح می‌دهد حدی که مسئله دار است، به لشکر دیگری واگذار شود، متأسفانه من این درد را در بین خودمان و لشکرها احساس می‌کنم، که واقعاً جای تأسف است و درد بزرگی است که باید در میان ما وجود نداشته باشد. شاید در مسئولین رده بالا و فرمانده لشکرها چنین چیزی نباشد، ولی هر چه پله پایین می‌آییم به رده‌های پایین می‌رسیم، می‌بینیم که همین طور است و آدم به خوبی وجود چنین مسائلی را لمس می‌کند. فرض کنید یکی از مسئولین لشکر عاشورا دوست دارد که فلان وسیله را داشته باشد، ولی لشکر حضرت رسول (ص) فاقد این وسیله باشد! این یک درد است که یک نمونه آن هم مربوط به غنیمت است، در غنیمت باید مراعات کنند و هر کسی که در هر منطقه‌ای زحمت می‌کشد، غنیمت هم به او برسد. اگر کار اساسی صورت بگیرد، دیگر چنین مسائلی پیش نمی‌آید و یک لشکر از آن طرف نمی‌آید غنیمت لشکر دیگر را زودتر از او تصاحب کند. مثلاً لشکر عاشورا به منطقه لشکر امام حسین (ع) می‌رود تا غنیمت بگیرد، حال اگر رعایت کند و فکر کنند یک قبضه اسلحه‌ای که از خط حدامام حسین (ع) برمی‌دارم، خوب است برای خود این لشکر باشد، چرا که آنها هم برادران من هستند و با عراق جنگیده‌اند، مشکلی پیش نمی‌آید، ولی این اصل رعایت نمی‌شود، البته نیروهایی که غنیمت جمع‌آوری می‌کنند نیز به خوبی توجیه نمی‌شوند و در نتیجه مسئله ایجاد می‌کنند، شاید در رده بالا چنین مسئله‌ای وجود نداشته باشند، ولی در رده‌های پایین چون توجیه نشده‌اند، به آنها تذکر نداده‌اند و صحبت نکرده‌اند که غنیمت یک وسیله است و اصل نیست، بیشتر شاهد چنین مسائلی هستیم، یعنی چون این مسائل کمتر تذکر داده می‌شود، چنین مسائلی نمود پیدا می‌کنند و به معنویت لطمه وارد می‌سازند.

۹- نقاط ضعف

راوی: اگر حرفی دیگر برای گفتن دارید بفرمایید و در مورد نقاط

ضعف عملیات نیز برای ما صحبت کنید.

برادر حمید باکری: در مورد نقاط ضعف هم که گفتیم، به اعتقاد من برآوردها مطابق کشش و کیفیت لشکرها نبود و وجود این ضعف باعث شد که نیروها به جا به کار گرفته نشوند و کشش‌ها کم باشد. واقعاً نیروی زیادی به کار گرفته شد. می‌دانید چه تعداد نیرو به کار گرفته شدند؟! برآورد دارای اشکال بود.

راوی: آیا این که شما احتیاط نداشتید، جزو نقاط ضعف عملیات نبود؟

برادر حمید باکری: منظور شما در مرحله سوم است؟

راوی: بله.

برادر حمید باکری: این که می‌گویم برآوردها صحیح نبود، چند جنبه دارد، که یکی هم این است که نمی‌توانند به درستی برآورد کنند برای منطقه‌ای که قرار است در آنجا عمل شود، چند گردان نیرو لازم است و به فرض اگر به چهار گردان نیاز است، این تعداد به چند گردان احتیاط نیاز دارند. در مجموع هم در رابطه با کل عملیات و هم در رابطه با مراحل مختلف عملیات برآورد دقیقی صورت نگرفته بود. مسئله دیگری که آدمی لمس می‌کند، این است که گاهی از اوقات تصمیم‌گیری‌ها عجولانه و با سرعت اتخاذ می‌شوند، بدون این که تمام جوانب در نظر گرفته شوند. به اعتقاد من ضعف دیگری که در این عملیات به چشم می‌خورد، این بود که واقعاً تمام جوانب در نظر گرفته نشده بود و این طور نبود که با قاطعیت و اطمینان از نیروها کاری را بخواهند، دستوری صادر می‌شد و فردا در عمل غیرممکن بودن اجرای آن ثابت می‌شد، که نشان دهنده این امر است که تصمیم‌گیری حساب شده و دقیق و بررسی شده نبود و اطلاعات ناقص بوده است. یکی هم وقتی برادران مسئول می‌خواهند تصمیم بگیرند و اعلام کنند که امشب فلان لشکر از فلان جا عمل کند، تا به طور کامل از وضعیت زمین و منطقه با خبر نشده‌اند، تصمیم نگیرند، چرا که حتماً برآورد نمی‌کنند. مثلاً کله‌قندی ۱۸۷۷ بهترین نقطه جهت ادامه عملیات بود، اگر مسئولین لشکر حضرت رسول (ص) و قرارگاه از آنجا وضعیت ارتفاعات و منطقه دشمن را می‌دیدند و سپس اندیشه می‌کردند که کدام راه کار خوب است و کجا باید باشد، می‌توانستیم عمل موفق‌تری داشته باشیم.

راوی: موفق و موید باشید.

برادر حمید باکری: التماس دعا.

گفت و گوی دوم

مقدمه

مسئول ستاد لشکر در مصاحبه‌ای که با ایشان در تاریخ ۱۳۶۲/۸/۱۶

انجام شد ضمن تشریح عملیات والفجر ۴، درباره تاریخچه ستاد و

برنامه‌ریزی‌های انجام شده، مشکلات تشکیلاتی، عملکرد لشکر در این عملیات، تأثیرات نیروهای مشمول، انگیزه نیروهای اعزامی و نقاط ضعف مدیریتی واحدهای لشکر صحبت نمود.

۱- تاریخچه تشکیل ستاد و وضعیت واحدهای ستادی

راوی: تاریخچه تشکیل ستاد را بیان کنید.

برادر سیدمهدی حسینی: بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. ستادی که فعلاً در آن مشغول خدمت می‌باشیم، بعد از بازسازی لشکر که بعد از عملیات والفجر ۱ انجام شد - روی کار آمده است و تاریخ دقیق شروع به کار آن از تاریخ ۱۳۶۲/۳/۱۵ - که تاریخ اعزام ما نیز هست - می‌باشد. هم‌زمان با حضور مادر ستاد، برادر ناصر امینی - معاونت رزمی ستاد - و چند روز بعد برادر جواد صبور - که ابتدا به عنوان عضوی از ستاد و سپس به عنوان معاونت ستاد در امور گردان‌ها مشغول خدمت شدند - در جمع نیروهای ستاد مشغول خدمت شدند. برادر مهدی حقانی - معاونت کل ستاد - تقریباً از اوایل تیر ماه در ستاد مشغول خدمت شدند و ستاد با همین چهار نفر یعنی: برادران مهدی حقانی در معاونت کل ستاد، ناصر امینی در معاونت رزمی و عملیاتی ستاد و جواد صبور به عنوان معاونت ستاد در امور گردان‌ها کار خودش را شروع کرد. در اواخر تیر ماه یا اوایل مرداد ماه فردی به نام حسین اکبری به عنوان مسئول دفتر ستاد به جمع ما اضافه شدند و این جمع پنج نفری مشغول انجام وظیفه در ستاد شدند. البته برادر اکبری به عنوان رابط دادستانی هم انجام وظیفه می‌کردند، یعنی علاوه بر اینکه تا حدودی در امور دفتر به ما کمک می‌کردند و جواب‌گوی مراجعه کنندگان بودند، امور مربوط به دادستانی را هم انجام می‌دادند. علاوه بر تشکیلات پنج نفره ستاد، تشکیلات دبیرخانه که جدا از تشکیلات مهم ستاد است و بیشتر به عنوان جنبه اداری ستاد مطرح است نیز وجود داشت و این برادران هم از ابتدای کار ستاد، مشغول انجام وظیفه بودند. اولین مسئول دبیرخانه، برادر رسول عباس نژاد بود که بعداً منتقل شد و به گردان رفتند. مسئول دیگر آن، برادر رجبی بود که در عملیات اخیر مجروح شدند. برادر امانپور که همین اواخر به دبیرخانه آمده و فعلاً هم مشغول خدمت است و برادر هاشمی که به عنوان مسئول دبیرخانه مشغول خدمت هستند.

راوی: بفرمایید تعداد کادر واحدهایی که تحت امر ستاد هستند چند نفر می‌باشند و از نظر توانایی و کیفیت در چه وضعیتی هستند؟

برادر سیدمهدی حسینی: البته آنچه تا کنون عرض کردم، مربوط به مجموعه‌ای به نام هماهنگ کننده واحدهای ستادی بود و اگر بخواهیم کلیه واحدهایی را که با ستاد کار می‌کنند و ستاد به کارهای آنها اشرافیت دارد را بررسی کنیم، باید فرصت زیادی برای صحبت داشته باشیم تا بتوانیم تک‌تک واحدها را بررسی و ارزیابی کرده و نقاط ضعف و قوت آنها

را ذکر کنیم، که فکر می‌کنم بررسی دقیق این مطلب در این فرصت اندک میسر نباشد. اما اگر بخواهیم به رئوس مطالب اشاره کنیم باید به چند مورد مشخص اشاره کنیم. یکی از مسائل عمده‌ای که ما با آن مواجه بودیم در رابطه با واحد پرسنلی لشکر بود. با توجه به اینکه مسئول این واحد با اشتیاق و علاقه کار نمی‌کرد و از خود خلاقیت نشان نمی‌داد، کارها لنگ بود. مسئول پرسنلی فقط کارهایی را که ما صراحتاً خواستار انجام آنها بودیم انجام می‌داد و فقط به دنبال اجرای این دستورات بود و از خود ابتکار و خلاقیتی در جهت رفع مسائل پرسنلی برادران، تشکیل اجتماعی و تصمیم‌گیری برای رفع این مسائل از خود نشان نمی‌داد. این شیوه کار عاملی لنگ کننده در تشکیلات بود و مانند ترمزی جلوی حرکت و پیشرفت را می‌گرفت. امیدواریم در آینده در این مورد به صورت اساسی فکر شود. البته صحبت‌های لازم در این رابطه انجام شده و حتماً اقدامات لازم برای بازسازی مجدد این واحد انجام خواهد گرفت.

مسئله دیگری که با آن مواجه بودیم ناهماهنگی در امر تدارکات بود. مسئولینی که تدارکات را اداره می‌کردند، در حل کارها با مسئولین دیگر و گاه با ستاد به خوبی هماهنگ نبودند و در بیشتر موارد نظر خودشان را دخیل می‌دانستند و در بعضی از موارد، به تصمیم‌های اتخاذ شده نیز اهمیت نمی‌دادند. البته طبیعتاً این واحد مشکلات و کارهای زیادی داشت و می‌بایست به مراجعه کنندگان زیادی پاسخ می‌دادند، ولی با توجه به تمامی مسائل و با توجه به سختی کار این واحد و نیاز شدید نیروها به این واحد که همیشه باید جواب گو باشد، اگر نگوییم کاملاً ناهماهنگ، می‌توانیم بگوییم که تدارکات مادر مرحله اول تا حدودی ناهماهنگ بود. البته باید بگوییم که تدارکات از لحاظ کارایی خیلی ضعیف نبود و کارایی نسبتاً خوبی داشت و با توجه به نقل و انتقالاتی که رخ داد و مشکلاتی که برای لشکر پیش آمد، توانست خوب کار کند که خداوند به تمامی برادران شاغل در واحد تدارکات اجر و توفیق بدهد. منتها اشکال عمده در ناهماهنگ بودن و حرف نشنوی آنها از مسئولین بود که گاه در بعضی از مسائل، اجتهاد شخصی می‌کردند و نظر خودشان را دخیل می‌کردند. در نتیجه آنها برای تصمیم‌گیری‌ها اهمیت زیادی قائل نمی‌شدند و خودسرانه عمل می‌کردند.

علاوه بر مسئله حرف نشنوی، مسئله دیگر این واحد این بود که در تقسیم امکاناتی که در اختیار داشتند، صداقت کمی نشان می‌دادند و در برخورد با مسئولین قرارگاه، رده بالا و زیردستان با صداقت کار نمی‌کردند. حتی با مسئول رده بالا هم همیشه تدارکاتی بر خورد می‌کردند و صداقت در برخوردشان کم بود، که مشکل عمده‌ای را به وجود آورده بود و قرارگاه ما را تأمین و پشتیبانی نمی‌کرد و تدارکات ما را به رسمیت نمی‌شناخت و آنها را دروغ گو می‌دانست. طبیعتاً ستاد و سایر واحدها از آن واحد سلب

اعتماد کرده بودند و اگر فردی به تدارکات مراجعه می کرد و جواب می شنید که نداریم، به این جواب اعتماد نمی کرد.

در رابطه با واحدهای دیگر هم باید بگویم که واحد مهندسی رزمی از ابتدا مسئله دار بود، یعنی ابتدا مسئول نداشت، تا اینکه برادر حاج مهدی رسولی مسئولیت این واحد را پذیرفتند و بعد از تلاش و کوشش فراوان، ناتوان شده و قادر به ادامه خدمت نبود و قبل از عملیات والفجر ۴ از این مسئولیت کناره گرفتند. سپس برادران کبیری و شهید کفیل با پذیرش مسئولیت واحد مهندسی رزمی، در صدد حل مسائل آن برآمدند و الحمدلله تا حدودی نیز در کارها موفق بودند و توانستند مسائل را حل کنند. خداوند روح شهید کفیل را شاد و برادر کبیری را سلامت کند، چرا که بر اثر تلاش آنها اشکال و ضعف عمده ای که قبلاً در واحد مهندسی رزمی بود، مرتفع شده است.

از دیگر واحدهایی که از اول ضعف داشته و هم اکنون ضعف آن به اوج رسیده، مسئله مدیریت در واحد بهداری است، به طوری که مسئول این واحد از اداره نیروهایش نیز عاجز است و به اندازه کافی برای ستاد مسئله ایجاد کرده و باعث درگیری ما و خودش با نیروها شده است. حتی طی یکی دو روز اخیر صحنه های بسیار نامطلوبی پیش آمد که نمی توانند جواب گو باشند. مدیریت این واحد با نیروها مانوس نیست و بالعکس نیروها هم با او مانوس نیستند. ایشان نمی توانند واحد خود را اداره کنند و حتی مسئولین بخش ها و قسمت ها نیز به شدت از ایشان ناراضی هستند. البته برادر رحمانزاده معاون بهداری هستند و مسئولیت واحد بر عهده حاج آقا خیراندیش است - که ایشان به علت بیماری به عقب رفته اند - ولی واضح است که اگر قرار باشد آقای رحمانزاده واحد را همیشه به این شکل اداره کند، به هیچ وجه به درد واحد بهداری نمی خورد.

واحد دیگری که ضعف عمده داشته باشد را به خاطر نمی آوردم. واحدهایی که مسئله دار بودند را خدمت شما عرض کردم و بقیه واحدها خوب هستند. از مسئولین ممتاز واحدهایی که خوب کار کرده اند می توانم به برادران جواد مسئول تخریب، نیرومند مسئول تعاون و محمدزاده از واحد خمپاره اشاره کنم که خداوند به همه آنها اجر دهد.

مسئولین واحد تبلیغات و عقیدتی نیز هماهنگ هستند و آموزش نظامی هم تا حدود زیادی جا افتاده است و دیگر مسئله آنچنان حادی وجود ندارد و ان شاء الله همان گونه که هم اکنون از طرف منطقه تقویت می شوند، در آینده هم ادامه داشته باشد. فعلاً دیگر ضعف اساسی در مسئولین واحد به ذهن من نمی رسد.

راوی: بفرمایید واحد تعاون چند نفر پرسنل دارد؟
برادر سیدمهدی حسینی: اگر این سؤال شما صرفاً از نظر آماری و تهیه آمار می باشد، می توانم یک نسخه از آمار واحدها را قبل از شرکت در

عملیات خدمت شما تقدیم کنم تا مسئله حل شود.

۲- مشکلات و انگیزه نیروها و برنامه های لازم

راوی: در رابطه با نیروها سؤالی دارم و آن اینکه نیروهایی که الان به جبهه می آیند، چه مشکلاتی دارند؟ میزان علاقه نیروها چقدر است و در اینجا چقدر کمک می کنند؟

برادر سیدمهدی حسینی: اصل مهم این است که نیرو قابل تربیت می باشد، یعنی هر گاه مسئول نیرو قوی باشد و بتواند آنها را کنترل و تربیت کند و آموزش دهد، به خوبی توجیه نماید، آنها را با مسائل آشنا کند و به کارها و مسائل آنها شناخت داشته باشد و در یک کلام بتواند واحد خود را به کار بکشد، گردان را به کار بگیرد و از آن کار و مسئولیت بخواهد، همه مسائل حل می شوند و بالعکس اگر بهترین نیرو را بیآوریم و به دست یک کادر بد، ضعیف و بدون کیفیت بسپاریم، ظرف مدت کوتاهی همه آنها را درب و داغون می کند و صدای همه بلند می شود. با توجه به تجربیاتی که در این مدت کسب کردیم مشکل ما این نیست که صرفاً هم و غم خود را به کار روی نیرو معطوف کنیم، باید همان قدر که به کار کردن روی نیروها اهمیت می دهیم به تربیت نیروهای کادر و مسئولین آنها نیز اهمیت بدهیم. برای آماده کردن چنین افرادی باید برنامه داشته باشیم. ما باید بتوانیم مسئول واحد، معاون واحد، مسئول بخش، کادر گردان، گروهان و دسته تربیت کنیم، چرا که همه این افراد برای راه اندازی یک تشکیلات الزامی و ضروری هستند. بهترین نیروها با نبودن کادر خوب در عملیات مجروح، شهید، اسیر، مفقود و یا فراری شده و تلف می شوند و از بین می روند. ولی هر گاه مسئول خوبی بالای سر نیرو باشد، می تواند از نیروهای ضعیف هم به خوبی استفاده نموده و کمترین تلفات را بدهد. این محور مطلب است. باید همان قدر که پیرامون تربیت نیرو فکر می کنیم، برای تربیت کادر نیز فکر کنیم. عمدتاً طی سال گذشته و امسال که بعد از عملیات فتح المبین شاهد افزایش اعزام نیرو بودیم، نیروها حالت موجی و فصلی پیدا کرده اند. یعنی اکثر نیروهایی که طی تابستان امسال اعزام شده بودند، محصل، دانش آموز و تحصیل کرده بودند و کلیه نیروهای شهری و روستایی را نسل جوان تشکیل می دادند که هم کارایی بیش تری داشتند و هم سرعت یادگیری آنها زیاد بود. ولی طبیعتاً با فرا رسیدن فصل سرما و تمام شدن کار کشت و زرع، اعزام نیروهای مسن افزایش خواهد یافت که بالطبع کارایی نیروهای جوان را ندارند. در میان نیروهایی که بعد از این به جبهه اعزام خواهند شد، اکثریت با نیروهای مسن خواهد بود و اگر ما بخواهیم به تناسب کاری که قبلاً پیرامون تقسیم نیروها در واحدها انجام می دادیم، کار کنیم طبیعتاً کیفیت مطلوب را به دست نخواهیم آورد.

باید تعدادی از نیروها را گلچین و انتخاب کرده و نیروهای کاری را

به واحدهای مهم بدهیم و تعدادی نیروی مسن که در دست ما باقی خواهد ماند را باید بین واحدها تقسیم کنیم که در کیفیت رزمی آن واحد یا گردان تأثیر چندانی نخواهند داشت و باید بیشتر در کارهای پشتیبانی به خدمت گرفته شوند. در نیروهای که بعد از این اعزام خواهند شد، با چنین مسئله‌ای روبه‌رو خواهیم شد. به جرأت می‌توانم بگویم نیروهایی که حالا در اختیار لشکر هستند و در عملیات والفجر ۴ هم شرکت داشتند، نیروهای منتخب و منتجی بودند، به طوری که از مدت اعزام بعضی از آنها چهار ماه و نیم، یا چهار ماه و ده روز می‌گذرد، یعنی یک ماه و نیم و یا یک ماه و ده روز بیش از مدت مأموریت در اینجا مانده‌اند، بدون اینکه مراجعه نموده و اظهار ناراحتی کنند. البته چنین نیرویی را همیشه نمی‌توان پیدا کرد. این نیروها علی‌رغم فشار عملیات، طولانی شدن مدت خدمتشان، سرما و گرما و احياناً کمبودها ایستاده‌اند، که ان‌شاءالله خداوند به همه آنها اجر عطا کند و موفق باشند. همه آنها نیروهای با کیفیتی بودند. البته عرض کردم به خصوص یگان‌هایی که مسئول قوی داشتند، کاملاً می‌توانستند نیروها را در سطح عالی به کار بگیرند و خدمت کنند.

مسئله عمده‌ای که باید بعد از این در رابطه با نیروها برنامه‌ریزی و فکر بشود، این است که نیروها بدون برنامه و دیمی اعزام نشوند، چرا که این کار چند ضرر دارد که مشخص هستند. من می‌خواهم این ضررها را در چند محور دسته‌بندی کنم تا نتیجه‌گیری کنیم. وقتی که نیرو به صورت دیمی اعزام می‌شوند:

۱- این اعزام برای محل اعزام هیچ فایده‌ای ندارد، یعنی سپاه این فرد را قبل از اعزام و بعد از پایان مأموریت نمی‌شناسد و نمی‌داند این نیرو چه کسی بود. در حالی که اعزام، فرصتی برای ساخته شدن نیروها است، که در این شرایط کاملاً از دست می‌رود. نیرویی به جبهه اعزام می‌شود و بدون هیچ استفاده‌ای در محل، به پایگاه خودش باز می‌گردد.

۲- مطلب دوم که شاید مهم‌تر از ضرر اول باشد، این است که وقتی فردی بدون اینکه روی او کار شود به جبهه اعزام می‌شود، نه تنها برای مسئولین اسباب دردسر می‌شود و ناراحتی به وجود می‌آید، بلکه باعث پایین آمدن روحیه معنویت، ایثار، تقوا، ایمان، اخلاص و شهادت‌طلبی سایر نیروها نیز می‌گردد. وقتی که از هر ده نفر نیروی مستقر در یک چادر، دو نفر روحیه‌ایثار نداشته باشند، طبیعتاً این روحیه مانند مرض مسری به دیگران نیز سرایت می‌کند. وقتی که در گردان دست یک نفر کج باشد و کفش و اوارکت یک نفر را بردارد، روحیه اعتماد، خلوص، صمیمیت و صفا از میان می‌رود، فلذا ضرر اعزام این گونه افراد بیشتر از منفعت آنهاست. ای کاش به جای اعزام ۱۰۰۰ نفر، ۴۰۰ یا ۳۰۰ نفر نیروی با کیفیت و ساخته شده اعزام کنند، کسانی اعزام شوند که پایگاه‌ها و مناطق از آنها شناخت

داشته باشند و بدانند چه کسی را فرستاده‌اند. اگر در بین این ۳۰۰ نفر، ۱۰۰ نفر باشند که اولین اعزام آنها است و بتوانیم آنها را تربیت کنیم و بسازیم تا پس از بازگشتن، مبلغ رفتن به جبهه و جنگ جنگ تا پیروزی باشند، اهمیت دارد. اگر نیروها دیمی اعزام شوند، با وجود این مسائل و یک دست نبودن نیرو و وجود کسانی که ناراحتی به وجود بیاورند، معلوم است که هنگام بازگشت، روی نظر مردم نسبت به جبهه و لشکر تأثیر گذار بوده و در آینده ناراحتی ایجاد خواهند کرد.

راوی: برخورد لشکر در این مورد و مسائل معنوی چگونه است و نیروها را چگونه تربیت می‌کند؟

برادر سیدمهدی حسینی: البته همان‌طور که قبلاً هم در رابطه با محور اصلی بعضی یا اکثر مسائل بر شمردم، مسئله مدیریت و مسئولیت نیروها مسئله اساسی است که مصداق کامل حدیث الناس علی دین ملوکهم است. اگر در رأس هر واحد، هر بخش، هر گردان و هر مجموعه‌ای افراد متقی، پاک، مخلص و با صفا باشند، صفا و صمیمیت، اخلاص و ایثار بر کل مجموعه حاکم می‌شود. به نظر من برای اینکه جهت ایجاد معنویت، صفا و صمیمیت در میان نیروها برنامه‌ریزی کنیم، باید از خودمان شروع کنیم و بعداً آن را در مجموعه ستاد، واحدها، گردانندگان گردان‌ها و واحدها تعمیم بدهیم و سلسله‌وار پایین برویم؛ یعنی باید مسئله را به صورت زیربنایی حل کنیم و مشکل باید از اساس حل شود، وگرنه زمانی که من نمی‌توانم خودم را کنترل کنم و جلوی فحاشی زبانم را بگیرم، چطور باید از نیرو چنین انتظاری داشته باشم. وقتی که در من تقوایی وجود ندارد، اخلاص ندارم، هیچ نمازی را با حال نمی‌خوانم، تا کنون یک بار هم نماز شب، قرآن و زیارت نخوانده‌ام و حتی زمانی که بچه‌ها مشغول چنین کارهایی بوده‌اند به آنها نیشخند زده‌ام و بی‌اعتنا از کنار آنها رد شده‌ام، طبیعی است که نیروها هم بعد از مدتی نسبت به این برنامه‌ها دلسرده خواهند شد و حتماً ترک خواهند کرد. این کاری است که باید انجام بشود و البته ما هم علی‌رغم اینکه فرصت کم بوده ولی کارهایی را انجام داده‌ایم. لازم است شرح حال و تاریخچه‌ای را از وضعیت ستاد از تاریخ ۱۵ خرداد ۱۳۶۲ تا ۱۶ آبان ماه، یعنی قریب پنج ماه عرض کنم تا ببینید که ما کم‌ترین فرصت را برای برنامه‌ریزی داشتیم، یعنی همیشه در حال نقل و انتقال و رفتن به عملیات، نزدیکی به عملیات و این طرف کشیدن و آن طرف کشیدن بودیم. در فرصت اندکی که در اواسط تابستان و بعد از عملیات والفجر ۲ به دست آوردیم برای لشکر برنامه‌ریزی کردیم و در این فرصت کم، اقداماتی انجام دادیم. ابتدا جلسه‌ای برای برنامه‌ریزی مسئولین گروه‌ها، بخش‌ها و اکیپ‌ها در کاسه‌گران تشکیل شد، که البته فقط سه روز اول دایر بود و باز به جهت همان مسائل و عدم توانایی برای ادامه جلسات و کلاس‌هایی که در لشکر

تشکیل شده بود، نتوانستیم جلسه را تا آخر هفته ادامه بدهیم و جلسه فقط سه روز اول دایر شد ولی تجربه خوبی برای ما بود، تا ان شاء الله در آینده برنامه ما تکمیل تر گردد و هر گاه در آینده فرصتی پیدا کردیم مسئولین واحدها، قسمت‌ها و بخش‌ها را برای آموزش‌های عقیدتی در یک جا جمع کنیم، تا من باب این آیه که "وذكر فان الذكر تنفع المؤمنين" تذکرانی برای مسئولین واحدها باشد. دیشب با آقای هریسی هم در این رابطه صحبت شد و ایشان علی‌رغم مشغله کاری زیاد قول همکاری دادند تا خودشان هم در این رابطه با مسئولین صحبت کنند و جزوهای تدوین شود و پخش نوارهایی که قبلاً هم بوده، ادامه یابند تا ان شاء الله بتوانیم این مسائل را از مسئولین شروع و به افراد ساده ختم کنیم. به نظر من این یک برنامه‌ریزی اساسی برای آینده لشکر است، تا بتوانیم روی مسئولین لشکر کار کنیم، چون آنها کسانی هستند که با نیرو برخورد دارند و هر گاه بتوانند به اندازه کافی اخلاص، تقوا، ایمان و خلوص نیت در خودشان ایجاد کنند، طبیعتاً در نیروها هم این اتفاق ایجاد خواهد شد.

این برنامه باید در کنار برنامه‌های عمومی افراد دیگر باشد و نباید از نیروهایی که می‌آیند غافل شویم و برنامه‌های عمومی آنها مانند دیدارهای دسته جمعی از قم، بهشت زهرا، دیدار با مقام‌ها و شخصیت‌ها، دایر بودن نماز جماعت و کلاس‌های عقیدتی باید ادامه یابند، که همه این کارها محتاج فرصت و زمان برای برنامه‌ریزی هستند. من شنیده‌ام که گویا بعضی از تیپ‌ها و لشکرها به این فکر هستند که قبل از هر عملیاتی به منطقه اعزام شوند، ولی من از هم اکنون اعلام می‌کنم که هر لشکر و تیپی که چنین کاری را اجرا کند، صد در صد ناموفق خواهد بود. هر لشکر و تیپی حتی اگر در خود منطقه عملیاتی روی نیروها کار نکند، باید حتماً در محلی روی نیروها جدا از مسائل دنیوی کار کند، تا نیروها مسئولین خود و بالعکس مسئولین، نیروهای خود را خوب بشناسند. مسئول باید بداند که نیرو در شب عملیات تا چه حد کارایی دارد، وگرنه اگر پنج روز قبل از عملیات اعلام کنیم که بسیجی‌ها جمع شوند و همان جا دسته‌بندی، گروه‌بندی و گردان‌بندی کنیم و یک نفر را هم به عنوان مسئول انتخاب کنیم و روانه عملیات نماییم، صد در صد و بدون شک و تردید ناموفق خواهند بود. باید روی نیروها مدت محدود و مشخصی کار شود، تا بتوانند کار خود را در لشکر به خوبی انجام دهند.

۳- تأثیرات نیروهای مشمول و آزاد شده کادر در لشکر

راوی: مشکلات لشکر در رابطه با نیروهای مشمول و آزاد شده پاسدار که اعزام کرده‌اند و کادر پاسدار چیست؟
برادر سیدمهدی حسینی: اشکالی که در رابطه با برادران مشمول یا پاسداران وظیفه وجود داشت این بود که در ابتدای امر، یعنی زمانی که اعلام شد سپاه، پاسدار وظیفه استخدام و ثبت نام نماید به جهت نیازی بود

که وجود داشت و برای نیل به اهداف خاصی اقدام به ثبت نام پاسدار وظیفه کردند، در این کار خیلی تعجیل شد و در ابتدای امر، بدون تحقیق و بررسی کامل و بدون انتخاب نیروهایی که از حداقل امتیازات برخوردار باشند، به این کار اقدام کردند و تعدادی نیروی پاسدار وظیفه را با شرایط سهل و ساده و بدون تحقیق به خدمت گرفتند که چنین کاری در ابتدای امر برای لشکر مسئله شده بود. چرا که این نیروها نیروی کاملاً بسیجی و پاسدار نبودند و یک مقدار از مسائلی که در سپاه و لشکر وجود داشت دور بودند، در حقیقت از آن فرهنگ دور بودند و گاهاً در آنها مسائل اخلاقی و کم‌توجهی و بی‌اهمیتی به فرایض هم مشاهده می‌شد. نمونه‌هایی از رغبت به کارهای زشت و لهو و لعب نیز در بعضی از آنها دیده می‌شد و کلاً روحیه آنها با روحیه پاسداران و بسیجیان مأنوس نبود و این نامأنوس بودن آنها در بین پاسداران و بسیجیانی که آمده بودند، کاملاً به چشم می‌خورد. البته به مرور زمان این مسئله تا حدودی حل شد. البته بسیاری از پاسدار وظیفه‌ها کسانی بودند که قبلاً مدت زیادی در لشکر کار کرده و افراد توجیه شده‌ای بودند و مسئله‌ای هم نداشتند، ولی تعدادی که بدون تحقیق آمده بودند برای ما مسئله ایجاد کرده بودند که در این اواخر، مسئله تقریباً رو به حل و تمام شدن است. مسئله‌ای که فعلاً در رابطه با پاسدار وظیفه‌ها داریم این است که تلاش لشکر بر این است که اکثر آنها در واحدها باشند، چرا که قرار است دو سال در لشکر باشند و طی این مدت می‌توانند تخصص‌هایی را کسب کنند و به حال لشکر مفید باشند و هم اکنون بعضی از واحدها کاملاً به پاسدار وظیفه‌ها متکی هستند و اگر قرار باشد آنها را بگیریم، آن واحدها لنگ می‌شوند. اخیراً هم بخش نامه‌ای آمده بود که عین عبارت را به خاطر من ندارم ولی مضمون آن این بود که پاسداران وظیفه حق دارند هر سال به مدت شش ماه در پایگاه‌های خودشان خدمت کنند حالاً این سوآلی برای پاسداران وظیفه‌ها خواهد بود، که چگونه با این مسئله برخورد می‌کنیم؟ اگر قرار باشد آنها را آزاد کنیم، کار بعضی از واحدها مانند واحدهای مهندسی، زرهی و خمپاره خواهد خوابید و اگر آزاد نکنیم، با توجه به اینکه بعضی از آنها مشکلات و گرفتاری خانوادگی دارند و اعلام این مطلب که باید دو سال تمام در جبهه بمانند در جذب نیروی پاسدار وظیفه تأثیر منفی خواهد گذاشت. الان باید مسئله افرادی که متزلزل هستند به شکلی حل شود و کسانی را که مشکل و مسائل خانوادگی دارند را آزاد کنیم تا هم کار واحدها تعطیل نشود و هم اینکه ما هم قادر به ادامه حیات باشیم.

از طرف دیگر در رابطه با پاسداران مسئله ظریف و در عین حال عمده دیگری وجود دارد که شبیه به مسائل پاسداران وظیفه است. طبق آخرین بخش نامه‌ای که به دست ما رسیده مدت مأموریت کلیه نیروهای پاسدار اعزام شده‌ای که الان در لشکر هستند، شش ماه است. شروع مأموریت

آنها از اول خرداد ماه محسوب می شود، حتی اگر بعد از این تاریخ نیز اعزام شده باشند. به این ترتیب باید اول آذر ماه به اولین گروه از پاسدارانی که مأموریت آنها تمام می شود، تسویه حساب بدهیم، منتها مسئله ای که شبیه به مسئله پاسداران وظیفه است این است که اکثر پاسداران نیز در واحدها به کار گرفته شده اند و شاید بیش از ۷۰ درصد نیروهای پاسدار در واحدها مشغول هستند و اصلاً اسکلت بندی بعضی از واحدها از پاسداران است و اگر بعد از شش ماه آنها بروند لشکر ما شدیداً از نظر اسکلت بندی ضربه خواهد خورد، به طوری که تا چند ماه آینده قادر به برپایی و حیات نخواهد شد. راه حل مسئله این است که باید افرادی را که در واحدها موثر هستند و مسئول بخش، قسمت، واحد و یا معاون و جزو اعضای اصلی هستند را نگه داریم تا واحدها متلاشی نشوند؛ یعنی این عده باید به عنوان ظرفی برای واحدها باقی بمانند و آنهایی که می آیند به عنوان مایع و آب در ظرف ها شکل بگیرند. اگر ما خود ظرف را هم بشکنیم دیگر برای کسانی که خواهند آمد، ظرفی برای قبول نیرو نداریم. این نیاز شدید لشکر است که از هر کدام از واحدها تعدادی بمانند، تا لشکر بتواند به حیات خود ادامه دهد. از طرف دیگر همین عده نیز تعداد قابل توجهی هستند و بیش از ۳۰۰ نفر نیروی پاسدار باید بمانند. طبیعی است که پاسداران از بدو استخدام در سپاه، شب و روز در پایگاه، منطقه و لشکر بوده اند. به خصوص معلوم است پاسدارانی که لشکر به آنها احتیاج دارد، شب و روز نمی شناسند و دائماً در مأموریت هستند و کمتر به خانه سر می زنند، اگر چنین نیروهایی به مدت طولانی در جبهه بمانند در آینده دچار خستگی خواهند شد و در حال حاضر هم وضع جبهه به شکلی است که هیچ تضمینی وجود ندارد که آدمی بتواند هر ۴۵ روز یا یک ماه، ۱۵ روز به خانه اش برود.

این طور نیروها و به خصوص مسئولین واحدها و معاونین آنها و مسئولین بخش ها شاید در دو ماه و نیم هم حتی ده روز نمی توانند از مرخصی استحقاقی استفاده کنند، تا چه رسد به اینکه مرخصی تشویقی هم بگیرند، یعنی از نیمی از مدت مرخصی استحقاقی هم نمی توانند استفاده کنند. لذا ادامه چنین روندی در آینده مسئله ایجاد خواهد کرد و ما نخواهیم توانست آنها را به مدت طولانی نگه داریم. بگذریم از کسانی که واقعاً احساس مسئولیت شدید می کنند و حتی اگر به آنها بگوییم بروید، نخواهند رفت چون با توجه به فرموده امام که روزهای آخر جنگ است، آنها هم تصمیم گرفته اند که تا زمانی که جنگ ادامه دارد در جبهه بمانند؛ ولی ما نمی توانیم بگوییم که تمامی پاسداران باید چنین باشند و این انتظار بی موردی است. گرفتاری همه یک اندازه نیست، یکی گرفتاری بیش تری دارد و گرفتاری دیگری کم تر است. ایمان یکی قوی است و ایمان دیگری به آن حد نیست. بالاخره هر کس درجه، مرتبه، پله و مقام خاصی دارد و ما از همه در یک حد انتظار نداریم. نمی توانیم از هر کسی

که لباس سبز پوشیده انتظار داشته باشیم که بیایند و آن قدر در اینجا بمانند تا جنگ تمام شود. مناسب و لازم است در این مورد هم فکری بکنیم و برای کسانی که در لشکر می مانند، تسهیلاتی فراهم کنیم. البته همان طور که عرض کردم مسئله با مرخصی حل شدنی نیست، چون عملاً طی این پنج ماه و بعد از بازسازی لشکر شاهد بودیم پاسدارانی که در اینجا کار می کردند، شاید یک یا دو دفعه و آن هم چند روز کوتاه مدت توانستند به مرخصی بروند تا به خانه شان سر بزنند و باز برگردند که این مدت مرخصی به هیچ وجه کافی نیست و نمی تواند جواب گوی نیاز عاطفی و خانوادگی آنها باشد. برای آینده ما باید از پاسدارانی که می آیند به عنوان جایگزین استفاده کنیم. فرض کنیم اگر واحد پرسنلی به ۲۰ نفر پاسدار نیاز داشته باشد، باید دو گروه ۲۰ نفره در دست داشته باشد، چرا که جنگ تمام شدنی نیست و منطقه ۵ باید همیشه لشکر داشته باشد؛ پس باید دو دسته ۲۰ نفره داشته باشد و هر شش ماه یک بار، منطقه و لشکر را به نوعی اداره کنند و استراحت کافی هم داشته باشند و روحیه آنها هم برای کارهای خودشان زنده باشد و بتوانند مسئله خودشان را حل کنند. همان طور که عرض کردم تعدادی هم به عنوان کادر و گرداننده به کار گرفته شوند. نادر کسانی در هر واحد پیدا می شوند که احساس می کنند که باید تا پایان جنگ در لشکر بمانند - که شاید عمدتاً در مسئولیت واحدها باشند - آنها هم به عنوان زیربنای کل تشکیلات واحد بمانند و دیگران را از جریان مسائل مطلع کنند. باید چنین فکری بشود و گرنه اگر قرار باشد واحدها فقط یک گروه نیرو داشته باشند طبیعی است که آن عده خسته می شوند، شهید و زخمی می شوند و کنار می روند، که در این صورت کار همان واحد لشکر نیز خواهد خوابید. در آینده باید کادر گرداننده هر واحد از لشکر، دو دسته باشد، که یک گروه در منطقه و یک گروه در لشکر باشند و هر شش ماه یک بار، جایگزین شوند تا آن شالله بتوانیم لشکری سرزنده و سر حال داشته باشیم.

راوی: آیا در رابطه با نیروی آزاد مشکلی ندارید؟

برادر سیدمهدی حسینی: منظور شما نیروی آزاد شده پاسدار است؟

راوی: نیروهایی که از پایگاه ها آزاد شده اند.

برادر سیدمهدی حسینی: آیا منظور شما از نیروی آزاد شده پایگاه ها

نیروهایی است که جدید از دوره آمده اند یا نیروهایی که از منطقه ۵ آمده اند؟

راوی: منظور این نیروهایی است که از منطقه ۵ آمده اند.

برادر سیدمهدی حسینی: منطقه ۵ کلیه نیروهای طرح خود را

فرستاده است و الان در منطقه ۵ در این رابطه هیچ کم و کسری نداریم.

منطقه ۵ محاسبه کرده و حدود ۱۴۰۰ - ۱۳۰۰ نفر از نیروهای طرح خود را به جبهه ها فرستاده است که ۱۱۰۰ نفر به لشکر و حدود ۳۰۰ نفر هم به

منطقه کردستان اعزام شده‌اند و در منطقه ۵ دیگر نیروی طرح باقی نمانده است. حال اگر موفق شویم ۳۰۰ - ۲۰۰ نفر از این ۱۱۰۰ نفر را در اینجا نگه داریم - که ان شاء الله هم چنین نیز خواهد شد و وجود آنها برای بقای لشکر ضرورت دارد - مشکل ما حل خواهد شد و اگر این ۳۰۰ نفر را از آمار کم کنیم منطقه باید برای حدود ۷۰۰ نفر جایگزین اعزام کند. البته بعضی از نیروهای پاسدار اوایل تابستان و عده‌ای اوایل تیر ماه اعزام شده‌اند، ولی عمدتاً اعزام پاسداران با یکی دو هفته اختلاف طی روزهای خاصی انجام می‌گیرد و تراکم اعزام در چند روز خاص می‌باشد و طبیعتاً مدت مأموریت این عده نیز در چند روز خاص تمام خواهد شد، که منطقه باید برای جایگزینی آنها فکری بکند. این مسئله چند روز پیش در شورای فرماندهان پایگاه قم که در لشکر تشکیل شده بود، مطرح گردید و منطقه باید در عوض نیروهایی که از لشکر به عنوان اتمام مأموریت آزاد می‌شوند، نیرو بدهد و اگر این کار را نکنند، باز هم کارهای ما متوقف خواهد شد و از نظر کاری ضربه خواهیم خورد.

۴- عملکرد واحدهای لشکر در عملیات

راوی: لطفاً عملکرد نیروهای ستاد را در عملیات تشریح کنید. برادر سیدمهدی حسینی: آیا منظور شما برادران مشغول در ستاد هستند یا جویای عملکرد واحدهای لشکر هستید؟
راوی: می‌خواهم عملکرد تک‌تک واحدها مثلاً واحد تعاون را در این عملیات بدانم.

برادر سیدمهدی حسینی: در رابطه با دو سه واحدی که صرفاً ستادی هستند مانند واحد تبلیغات، عقیدتی، پرسنلی، آموزش نظامی و ... باید بگویم که این واحدها آنچنان مسئولیتی در عملیات نداشتند، ولی الحمدلله حضور داشتند و من حیث المجموع از کار آنها راضی هستیم. برادران پرسنلی همه تلاش خود را کرده‌اند که ان شاء الله خداوند آنها را موفق کند. آموزش نظامی هم حضور داشت تا جایی که من دیدم و میسر بود، می‌رفتند و می‌دیدند.

در رابطه با واحدهای دیگر، واحد تعاون همان طور که قبلاً هم عرض کردم به علت وجود مسئولی واقعاً مدیر و جا افتاده که به راحتی روی نیروها اشراف داشت، تا حدود زیادی موفق به انجام مأموریت محوله شد که مزیت و نقطه مثبتی برای تعاون لشکر بود.

واحد بهداری نیز به تبع همان مسئله‌ای که ناشی از ضعف مسئول واحد می‌شد تا حدودی دارای نقص بود که علت آن هم این بود که برادر جعفرزاده در اول عملیات خود را کنار کشیدند و برادر خیراندیش جانشین ایشان شدند، که در اواسط عملیات کار را رها کرده و مسئولیت را به آقای رحمانزاده سپردند که متأسفانه ایشان به خوبی از عهده اداره واحد برنیامدند و نتوانستند بچه‌ها را در عملیات به خوبی هدایت نموده و از آنها

کار بکشند و تسلط خوبی روی نیروهای تحت امر خود نداشتند. ولی آمبولانس‌ها تا حدودی خوب کار می‌کردند و ما از کار واحد بهداری رضایت نسبی داریم و کاملاً برای ما مسلم بود که اگر مسئول جا افتاده‌ای بالای سر نیروها بود، بچه‌ها بهتر از این کار می‌کردند و بازدهی کار بیشتر می‌شد. متأسفانه بر اثر وجود مسائل داخلی کارایی بچه‌ها کم شد و نتوانستیم از این واحد به خوبی استفاده کنیم، ولی با توجه به کثرت کار این واحد و انتقالات سریعی که لشکر داشت و بهداری را این طرف و آن طرف می‌کشید، الحمدلله برادران به طور شبانه روزی تلاش کردند و کارها را نیز تا حدود زیادی حل نمودند؛ منتها عرض کردم که اگر مسئول آنها فردی قوی و جا افتاده بود بهتر از این هم کار می‌کردند.

۵- نقاط ضعف مدیریت در لشکر

راوی: من آماری می‌خواستم که گفتید بعداً ارائه می‌دهید، ولی من شاهد بودم که فرماندهی بسیاری از کارهای ستاد را شخصاً انجام می‌داد که فشار زیادی به فرماندهی وارد می‌شد، یعنی فرماندهی هم می‌خواهد کار نظامی انجام بدهد و هم در کارهای ستادی نظارت و یا دخالت کند، علت این امر چیست؟

برادر سیدمهدی حسینی: اولاً اینکه من نکته مثبتی که در فرمانده می‌بینم این است که خودشان را در قبال تمامی جریانات لشکر مسئول می‌دانند و قبل از اینکه از خوب انجام شدن کارها اطمینان حاصل نکنند، خیال ایشان راحت نمی‌شود و حتی پیگیر کارهایی که به شخص من محول می‌کند و انجام می‌دهم نیز هستند، تا کارها انجام شوند. این خصلتی است که در فرمانده لشکر وجود دارد و به نظر من نیز خصلت خوبی است و باید تمامی فرماندهان چنین باشند و کارها را اصطلاحاً بی‌خیالانه انجام ندهند و حتی اگر کاری را به مسئولین ستاد خود می‌سپارند، مجدداً سئوالی نموده و پیگیر شوند. همان طور که وقتی مسئول ستاد کاری را به واحدها می‌سپارد از آنها راجع به انجام کار سئوال می‌کند، فرماندهان هم باید چنین احساس مسئولیتی داشته باشند.

الحمدلله فرمانده ما برادر مهدی باکری چنین خصلتی را دارند و من شخصاً این را کاملاً عمل مثبت می‌دانم. اما مسئله‌ای دیگر علاوه بر ضعف و کمبود نیرویی که در ستاد با آن مواجه هستیم فشار بیش از اندازه مسائلی است که ستاد بعد از عملیات و یا در نقل و انتقالات با آن مواجه می‌شود و طبیعتاً دست تنها نمی‌تواند آنها را حل کند. اگر شما به ترکیب ستاد لشکر نگاه کنید، متوجه می‌شوید که نیازمند برنامه‌دهی، پشتیبانی و نظارت مستقیم از سوی فرماندهی است. در حال حاضر معاونت کل ستاد مادر کاسه‌گران می‌باشد که در آنجا نزدیک به چهار گردان نیرو داریم و کسی هم در آنجا نیست و تمامی کارهای این نیروها اعم از مسائل تدارکاتی، تجهیزاتی، مسائل آموزشی و پاسخ‌گویی به مراجعات را باید

برادرمان انجام دهند، چرا که معاونت رزمی ستاد در حین عملیات مجروح شده و به بیمارستان اعزام شدند و مسئول دفتر ستاد هم که دادیار بودند احضار شدند و نتوانستند در لشکر بمانند و رفتند و الان با توجه به کثرت شدید کار در ستاد لشکر، کار پنج نفر را دو نفر یعنی بنده و آقای جواد صبور انجام می‌دهیم. طبیعتاً وقتی که عملیات تمام می‌شود کارهای زیادی در ستاد شروع می‌شود که باید در کوتاه‌ترین مدت مسائل حل شده و کارها راه‌اندازی شوند. البته امکانات کم و حجم زیاد کار را نباید فراموش کرد، شاید این ضعف در شخص بنده باشد که نمی‌توانم تمامی مسائل را حل کنم و به علت کثرت مسائل، کمبود نیرو، عدم توجه کامل مسئولین واحدهایی که ستاد باید آنها را توجه کند و گاهی به طور کامل توجه نمی‌شوند و مسائل را حل نمی‌کنند، زمینه‌ساز به دخالت فرماندهی ایجاد می‌شود و گاهی از اوقات ایشان شخصاً کارها را انجام می‌دهند.

راوی: من هم می‌خواستم به این نکته برسم که فرماندهی تماس مستقیمی با ستاد دارد. اگر فرماندهی مسائل را از کانال ستاد پیگیری کند، اشرافیت شما بر روی واحدها بیشتر می‌شود، و الا اگر مستقیماً با واحد تماس بگیرد، اشرافیت ستاد کم می‌شود، این برداشت شخصی من است. البته کار فرماندهی کار خوبی است ولی باید از این کانال اقدام کند و تماس بگیرد، یعنی از شما بپرسد که آیا فلان کار انجام شد یا نه؟ یعنی از طریق شما پیگیری کند و مثلاً اگر مستقیماً از تدارکات بپرسد، کم کم کنترل شما بر روی تدارکات کم می‌شود. من فکر می‌کنم نتیجه این کار چنین خواهد بود.

برادر سیدمهدی حسینی: بله، البته این مطلب کاملاً صحیح است، من هم علل این کار را خدمت شما برشمردم و عرض کردم که ستاد با کمبود پرسنل مواجه است و کمبود پرسنل بدین معناست که ستاد دیگر نمی‌تواند تمامی مسائل را با کمک این دو نفر حل کند، از طرفی عدم توجه بعضی از مسئولین واحدها نیز مضاعف بر این علت است. شما از تدارکات نام بردید، من در ابتدای عرایض عرض کردم که بعضی مسائل را باید با زور به واحد تدارکات بقبولانیم. این واحد گاهی از اوقات وقتی از دستور فرماندهی لشکر هم سرپیچی می‌کند که با توجه به این امر، اطاعت نکردن و گوش ندادن به دستورات ستاد کاملاً طبیعی است و معلوم است که از کنار این دستورات با بی‌خیالی عبور خواهند کرد. البته منظور از بعضی از واحدها عمده‌تاً واحد تدارکات است که حرف شنوی کمی داشت که مسائل آن گفته شده و آن شاءالله با تعویض مسئول آن بعد از عملیات حل خواهد شد. بنده نیز قبول می‌کنم که اولاً ستاد با کمبود پرسنل مواجه است و برای حل مسائل و اشرافیت داشتن بر روی مسائل، کمبود پرسنل داریم. علاوه بر کمبود پرسنل به دلیل ضعفی که شاید در خود بنده وجود داشته باشد قادر به حل تمامی مسائل با این شرایط و

امکانات نیستیم، لذا احتیاج است که فرمانده شخصاً در کارها دخالت کند. ولی مطلبی که شما گفتید کاملاً صحیح است چون اگر قرار به رعایت سلسله مراتب و تشکیلات باشد، باید سعی شود که ستاد تقویت گردد نه اینکه با افزایش تماس‌های مستقیم، از قدرت آن کاسته شود. ستاد در هر کیفیتی که باشد باید تقویت شود و واحدها عادت کنند که در صورت بروز هر مسئله‌ای خود را زیر نظر ستاد بدانند و آگاه باشند که ستاد، کانال ارتباط با فرماندهی است و نباید خودشان به طور مستقیم با فرمانده تماس بگیرند. البته در این رابطه به چند مورد برخورد کرده‌ایم که طرح آن را عمدتاً به بعد از عملیات موکول کرده‌ایم. یکی از مسائل، مسئله تمرد بود که در یکی دو مورد در لشکر پیش آمد، یعنی فردی بود که تمرد کرده بود و البته در عملیات شهید شد و ما هم مسئله را رها کردیم. این برادر در قبال دستوری که بنده در حین عملیات از قول شخص فرمانده به او ابلاغ کرده و خواستار انجام فلان مأموریت شده بودم، رسماً و صریحاً جواب داده بود که من این کار را انجام نمی‌دهم، شما را نمی‌شناسم و به حرف شما گوش نمی‌کنم، البته فقط یکی از فرمانده گردان‌ها چنین حرفی را به ما گفته بود که بنده خدا شهید شد و من به خودم اجازه نمی‌دهم اسم او را به زبان بیاورم. یکی از مسائلی که گفتم تمرد آن برادرمان بود و دیگری حرف نشنوی مسئول تدارکات بود و به غیر از این دو مورد، الحمدلله مسئولین سایر واحدها حرف شنوی داشتند، منتها علی‌رغم کمبود پرسنل، عدم کارایی، داشتن ضعف، نداشتن تجربه و... ستاد در هر کیفیتی باید تقویت شود، نه اینکه به خاطر کمبود نفرات کنار گذاشته شود و مسائل را از کانال‌های دیگر حل کنند.

راوی: آیا شما مدیریت داخلی دارید؟

برادر سیدمهدی حسینی: ما مدیریت داخلی داریم ولی قرار است عوض شود، یعنی فردی که در مدیریت داخلی انجام وظیفه می‌کند مورد قبول ما نیست و این تجربه تلخی بود که ما با آن مواجه شدیم. ما به فردی با روحیه خشک صرفاً نظامی و فقط به خاطر اینکه در شرایطی به خوبی از عهده حل مسائل برآمده بود، اعتماد کرده و او را به عنوان مسئول مدیریت داخلی انتخاب کردیم، ولی متأسفانه ایشان در برخورد با نیروها و مسائل ناموفق بود و نیروها را خوب توجه نکردند و برخورد خوبی با نیروها نداشتند که قرار است در بازسازی ستاد، ایشان را عوض کنند. ما مدیریت داخلی داشتیم، منتها به قول برادران ایشان بیشتر به درد دژبانی می‌خوردند تا مدیریت داخلی.

۶- تداخل در امور

راوی: من سؤال دیگری ندارم اگر مطلب دیگری دارید بفرمایید. برادر سیدمهدی حسینی: آنچه باید یادآور شوم این است که پنج ماهی که در اینجا بودیم، اولین تجربه عملیاتی ما بود. من به عنوان ستاد

با مسائلی که قبلاً مبهم، مجهول یا ناشناخته بودند، آشنا شدم و اگر مسائل را بد درک کرده بودم، متوجه شدم و اگر از بعضی مسائل انتظاراتی داشتم و غلط از آب درآمد، فهمیدم که بجای کار اشتباه بوده، یا شناختی که از نیروها، گردان‌ها، افراد و مسئولین کسب کردم از جمله تجربیات گران قیمتی بود که در اینجا کسب کردم.

بنده یکی دو مرتبه در جلسه‌ای که برادرانی از منطقه هم حضور داشتند عرض کردم که من خود را در قبال مسائلی که پیش آمده مسئول می‌دانم، حتی اگر کسی به ما ایراد نگیرد و این مسائل را ناشی از ستاد نداند، ولی من همیشه نزد وجدانم تکرار خواهیم کرد که این و این تجربه ما بود و به احتمال قوی بعضی از نارسایی‌ها بر اثر بی‌تجربگی ما به وجود آمده، حالا چه صحت داشته باشد و چه نداشته باشد. ما از اول این مسئولیت را پذیرفته و اعلام کرده‌ایم که این اولین تجربه ما بود. اگر بنا باشد و خواست خداوند چنین باشد که مجدداً در همین جا بمانیم و در همین مسئولیت کار کنیم امیدواریم از تجربیاتی که خداوند قبل، بعد و در حین عملیات نصیب ما کرد استفاده کنیم و اشتباهات و نارسایی‌ها و تصمیم‌هایی که باید اخذ می‌شدند و نشدند را ان‌شاءالله در بازسازی آینده مد نظر قرار دهیم. من شخصاً از آقا مهدی خجالت می‌کشم چرا که ما باید قبل، بعد و در حین عملیات دست راست ایشان می‌شدیم، ولی مسائل بعضی از مسئولین واحدها، کمبود پرسنل خود ما و یا محدود بودن توانایی و کمبود تجربه، مسائل بیش‌تری را به خصوص در عملیات روی دوش آقا مهدی گذاشتند. البته جای گلایه برای من باقی است چرا که در حین عملیات ما معمولاً جزو آخرین نفرات بودیم که توجیه می‌شدیم، یعنی همه از روی نقشه توجیه می‌شدند و سرانجام ما و شاید هم به طور غیرمستقیم در جریان عملیات قرار می‌گرفتیم. بارها من نقشه را از مسئولین واحدها گرفته بودم تا بدانم بچه‌ها به چه شکلی جلو خواهند رفت، البته من عامل چنین پیش‌آمدی را ضعف خودم می‌دانم و از طرفی ضعف تشکیلاتی هم مزید بر علت است. نباید در لشکر چنین باشد، باید ستاد به هر شکل و کیفیتی مورد توجه قرار گیرد، زیرا ما واحدها را به جلو و عقب حرکت می‌دهیم و حداقل مسئولیت کل لجستیکی با ستاد است و بعد از فرمانده محورها، باید ستاد توجیه می‌شد که من فکر می‌کنم آخرین کسانی که توجیه می‌شدند، مسئولین ستاد بودند. من یک دفعه هم به آقا مهدی گفتم که قبل از شروع عملیات از نیروها شنیدم که امشب عملیات است! به این شکل که صبح زود به گردان ابوالفضل (ع) که به عملیات می‌رفت اعلام کرده بودند که آماده عملیات باشند، البته آن زمان این گردان تحت اختیار لشکر نجف اشرف بود ولی به هر حال از گردان‌های لشکر عاشورا بود و ما نزدیک ظهر از نیروها شنیدیم که این گردان به عملیات می‌رود. به نظر من این ضعف تشکیلاتی لشکر ماست که ان‌شاءالله در آینده حل

شود. ستاد باید علی‌رغم کمبود پرسنل، داشتن ضعف و بی‌تجربگی و صرفاً به عنوان یک مجموعه تشکیلاتی مورد قبول کامل و همه جانبه باشد. البته من این حرف‌ها را به عنوان گلایه نمی‌گویم بلکه به عنوان نقایصی که ان‌شاءالله در آینده حل شوند ذکر می‌کنم، وگرنه ما از فرماندهی رضایت صدر در صد داریم، ولی نقص‌هایی در تشکیلات وجود دارند و من برای رفع این نقص‌ها مطالب را عرض می‌کنم. باید چنین باشد که مسئول ستاد حین، قبل و بعد از عملیات در کنار فرماندهی باشد و در جریان مسائل قرار بگیرد و مسائل را حل کند. اینکه روال کار در لشکرهای دیگر چگونه است و مثلاً مسئول ستاد در عقبه مستقر است یا در جلو؟ کار دارند یا ندارند؟ را کاری ندارم. برای داشتن یک تشکیلات سالم باید چنین باشد و ستاد باید نسبت به برنامه‌هایی که لشکر با آن مواجه می‌شود حتماً توجیه شود. البته یک مقدار هم نقش این عملیات ایجاب می‌کرد که توجیه ما دست اول نباشند. یعنی الان حدود دو ماه است که ما مدام به عملیات می‌رویم و باز می‌گردیم و امروز صبح اعلام شده که مأموریت ما تمام شد. مأموریت ما آن قدر عوض شده که نهایت ندارد. حتی در عملیات والفجر ۴ هم از شب اول تا شب آخر که دیشب بود، در خط مأموریت داشتیم، در حالی که در لشکرهای دیگر به این شکل نبوده است. ما از شب اول تا شب آخر مأمور بودیم محور و خط عوض می‌کردیم. از آن طرف می‌زدیم و از این طرف می‌زدیم ابتدا برنامه این بود که در این مرحله تا یک قدمی پیش برویم که بعداً متوجه شدیم پیش روی ناقص بوده سریعاً طی یک روز نیروها را به محور دیگر کشیدند. مسائلی از این قبیل و نفس عملیات ایجاب می‌کرد که نقل و انتقالات سریع باشند که چنین روندی به علت عوض شدن مأموریت‌ها بود و لذا فرصت لازم برای توجیه پیش نمی‌آمد. حالا اگر منظور نظر می‌شد که حتماً این عمل انجام شود، مطمئناً در اولین فرصت انجام می‌گرفت، ولی چون کاملاً مورد نظر نبود و این مسئله یک امر مستحب تلقی می‌شد و حتمی نبود و اگر می‌شد که چه بهتر و اگر هم عملی نمی‌شد، موردی پیش نمی‌آمد، نسبت به توجیه ما تأخیر می‌شد، وگرنه من هم انتظار نداشتم که به محض اینکه قرارگاه اعلام کرد که آقا مهدی فلان جا بروید همان دقیقه به من اطلاع دهند. اصلاً این کار ممکن نبود، ولی از جمله اموری که باید انجام می‌دادند این بود که در اولین فرصت ما را مطلع می‌کردند، تا ما بتوانیم عملیات را دقیق‌تر پشتیبانی نموده و نیروها را هدایت کنیم که متأسفانه چنین نمی‌شد و وقتی نیروها به ما مراجعه می‌کردند که چه کار کنیم؟ جوابی نداشتیم و پاسخ آنها را به بعد از پرسش از آقا مهدی موکول می‌کردیم که این امر نقص و ضعفی برای ستاد و تشکیلات لشکر بود.

راوی: خیلی ممنون. من سؤالی ندارم. متشکرم.

برادر سیدمهدی حسینی: خدا شما را موفق کند.